

سرکوب خونین و شکست‌سازی آلت‌رناتیوهای

بورژوازی؛ ضرورت مبارزه مستقل و

انترناسیونالیستی طبقه کارگر



صدای انترناسیونالیستی

جهت اطلاع خوانندگان:

این کتابچه پیش از وقوع جنگ امپریالیستی در خاورمیانه نگاشته شده و تحولات را از افق کمونیست چپ و با رجوع به تجربه‌های تاریخی جنبش کارگری بررسی کرده است. با این حال، اگرچه نگارش آن پیش از آغاز جنگ صورت گرفته، تحلیل شرایطی که به اعتراضات دی ماه ۱۴۰۴ انجامید، واکنش گرایش‌های مختلف سیاسی به این رویدادها، و تبیین آن‌ها از منظر کمونیست‌های چپ، امکان درکی دیالکتیکی از روندی را فراهم می‌کند که نهایتاً به فهم وقوع جنگ امپریالیستی کمک می‌کند. بنابراین، بررسی اعتراضات و صف بندی‌های طبقاتی صرفاً بازخوانی گذشته نیست، بلکه تلاشی است برای فهم دوران هرج و مرج سرمایه‌داری و گرایش آن به سوی جنگ امپریالیستی عمومی.

آدرس‌های صدای انترناسیونالیستی به قرار زیر است:

وبسایت:

www.internationalistvoice.org

کانال تلگرام:

<http://t.me/intvoice>

ایکس (توییتر سابق):

http://twitter.com/int_voice

ایمیل:

contact@internationalistvoice.org

انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت!

از صدای انترناسیونالیستی حمایت کنید!

رکن اساسی کار انقلابی، دخالت سیستماتیک و ارائه چشم‌انداز برای تکامل مبارزه طبقه کارگر است. وجود یک گرایش انقلابی هر چند بسیار ضعیف مظهر آنتاگونیسم میان دو طبقه اجتماعی است. یک گرایش انقلابی بارومتر مبارزه طبقاتی است.

بر خلاف دستگاه‌های تبلیغاتی بورژوازی که از منابع سرشاری برخوردارند، یک گرایش انقلابی تنها توسط کسانی که علیه نظام سرمایه‌داری، استثمار، بردگی مزدی و غیره هستند، حمایت می‌شود. صدای انترناسیونالیستی حقیقتاً انترناسیونالیست است و هیچ توهمی به ملت، دموکراسی، چپ دستگاه سیاسی سرمایه ندارد و از سنت کمونیست چپ دفاع می‌کند. صدای انترناسیونالیستی برای تحقق امر انقلاب کمونیستی می‌رزد و در مبارزه خود و در دفاعش از ارزش‌ها و پرنسپ‌های پرولتری به حمایت شما نیاز دارد. از صدای انترناسیونالیستی حمایت کنید.

فهرست مطالب:

۶.....	مقدمه
۹.....	سرکوب خونین
۱۲.....	آیا جلوگیری از قتل عام ممکن بود؟
۱۷.....	پروژه امپریالیستی مهار بورژوازی اسلامی
۲۵.....	جنگ تبلیغاتی و رسانه‌ای
۳۱.....	انقلاب ملی؛ پروژه‌ای بورژوازی علیه طبقه کارگر
۳۶.....	تاریخ‌سازی بورژوازی در تقابل با سنت مبارزه طبقاتی
۴۴.....	چپ سرمایه
۵۲.....	تشدید مبارزه طبقاتی تنها افق
۵۵.....	خطوط اصلی مواضع:

مقدمه

موج جدید اعتراضات در ایران، در هفتم دی ماه ۱۴۰۴، پس از کاهش شدید ارزش پول ملی در برابر ارزهای خارجی آغاز شد و به سرعت به دیگر شهرها گسترش یافت و شکل اعتراضات ضد دولتی به خود گرفت. ریشه‌ی مادی این اعتراضات، نارضایتی گسترده از درخیمان بورژوازی اسلامی بود و در عین حال، به شکلی از جنبش مردمی «همه با همی» تبدیل شد.

اما ماهیت «همه با همی» زمینه‌ای برای ورود نیروهای ارتجاعی فراهم می‌کند. به همین دلیل، سلطنت‌طلبان، نیروهای فوق ارتجاعی و ماجراجویان توانستند در این اعتراضات حضور پیدا کنند و نقش خود را ایفا کنند. مثال مشخص آن، فرزند درخیم شاهنشاهی بود که به عنوان نیروی نیابتی اسرائیل، در روزهای ۱۸ و ۱۹ دی ماه رأس ساعت ۸ شب فراخوان داد و با اشاره به عقب‌نشینی احتمالی نیروهای سرکوب، ریزش آن‌ها را پیش‌بینی کرد. نتیجه اما سرکوب خشن و گسترده بود و هیچ ریزشی نیز رخ نداد.

از افق کمونیست چپ، پرسش کلیدی این است که چگونه می‌توان از قتل‌عام‌های مشابه جلوگیری کرد و تله‌هایی را که بورژوازی و نهادهای امنیتی پهن می‌کنند، خنثی نمود. تاریخ جنبش کارگری نشان داده است که موفقیت تنها زمانی امکان‌پذیر است که پیشروان طبقه‌ی کارگر با پختگی سیاسی و آگاهی طبقاتی عمل کنند و نه صرفاً موفقیت‌های آنی و هیجانی جنبش، بلکه اهداف درازمدت پرولتاریا را مدنظر قرار دهند.

برای نمونه، در ژوئیه ۱۹۱۷ در روسیه، زمانی که بخش‌هایی از کارگران و سربازان آماده‌ی رویارویی زودرس با قدرت حاکم بودند، بلشویک‌ها با درک توازن قوا و پرهیز از ماجراجویی، از کشیده شدن جنبش به تقابلی نابهنگام جلوگیری کردند. این تجربه نشان می‌دهد که تشخیص لحظه‌ی مناسب و حفظ افق استراتژیک، برای جلوگیری از شکست‌ها و سرکوب‌های خونین، حیاتی است.

تجربه دی ماه ۱۴۰۴ بار دیگر نشان داد که هرچه اعتراضات بیشتر بر صف مستقل کارگری و مبارزه از پایین، به دست خود کارگران، متکی باشد و از سوی پیشروان آگاه طبقه همچون قطب‌نما جهت‌دهی شود، نه تنها از تله‌ها و دست‌اندازی‌های نیروهای سرمایه و نهادهای امنیتی مصون‌تر می‌ماند، بلکه ظرفیت بیشتری برای تداوم و گسترش مبارزه پیدا می‌کند. استقلال طبقاتی و سازمان‌یافتگی از پایین، شرط اساسی تبدیل خشم پراکنده به نیروی آگاه و پایدار است.

در شرایطی که گرایش‌های راست و چپ سرمایه هر یک در حال ایفای نقش خود هستند و حتی نیروهای سیاه، باندهای نیابتی امپریالیستی و عناصر ماجراجو در جهت مخدوش کردن فضای سیاسی و انحراف مبارزات عمل می‌کنند، وظیفه کمونیست‌های چپ سنگین‌تر از همیشه است: ارائه تصویری شفاف از حوادث از افق انترناسیونالیستی، تأکید بر جنبش مستقل کارگری و سازمان‌دهی مبارزه از پایین، از طریق ابزارهایی چون کمیته‌های کارگری، کمیته‌های اعتصاب، کمیته‌های محلات، مجامع عمومی و دیگر سازوکارهای جمعی است.

تنها زمانی که طبقه کارگر خود هدایت مبارزه را در دست گیرد و اقشار تحتانی جامعه را به دنبال خویش بسیج کند، امکان دخالت نیروهای ارتجاعی، چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون، به حداقل می‌رسد. در چنین شرایطی، جنبش کارگری می‌تواند در روندی پیوسته و آگاهانه، به سطحی بالاتر از سازمان‌یافتگی و توان سیاسی ارتقا یابد و افق تاریخی خود را روشن‌تر دنبال کند.

سرکوب خونین

در جامعه‌ی ایران نارضایتی‌ای وسیع و عمیق از دژخیمان حاکم بورژوازی اسلامی جریان دارد. این نارضایتی اجتماعی، که ریشه در فقر، سرکوب و بی‌حقوقی است، هم زمان به میدان مداخله‌ی امپریالیست‌های غربی، اسرائیل و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن‌ها تبدیل شده است. این نیروها می‌کوشند در راستای اهداف امپریالیستی و منافع کثیف خود، از خشم و نارضایتی توده‌ها^۱ بهره‌برداری کنند و مردم معترض را به «گوشت دم توپ» تنش‌ها و رقابت‌های امپریالیستی بدل سازند.

این الگو پدیده‌ای تازه نیست. کمونیست‌های چپ همواره تأکید کرده‌اند که در جنایاتی چون قتل عام و نسل‌کشی آشویتس، نه فقط بورژوازی نازیست، بلکه بورژوازی دموکرات نیز شریک بوده‌اند. همین ارزیابی را می‌توان و باید درباره‌ی قتل عام دی ماه ۱۴۰۴ در ایران نیز به کار گرفت. در این جنایت، مسئولیت تنها بر عهده‌ی بورژوازی کثیف اسلامی نیست؛ بلکه امپریالیست‌های غربی، از طریق نیروهای نیابتی خود، سلطنت‌طلبان، نیروهای سیاه، ماجراجویان و گرایش‌های راست و چپ سرمایه، نیز در آن سهیم‌اند.

تمام کسانی که به هر شکل و با هر ریتوریک «فرمان انقلاب» صادر کردند و توده‌های عاصی را بدون سازمان‌یافتگی مستقل و بدون ابزار دفاع به خیابان‌ها کشاندند، در این قتل عام شریک‌اند. در این میان، ترامپ جنایتکار با وعده‌ی فریبنده‌ی «کمک در راه است»، و از

^۱ در اینجا از واژه‌ی «توده‌ها» استفاده کرده‌ایم، زیرا با جنبشی «همه‌باهمی» مواجه بودیم. در صفحات پیش‌رو، به تفصیل درباره‌ی ماهیت این جنبش و ویژگی‌های آن استدلال خواهیم کرد.

طریق جنایتکار دیگری یعنی فرزند دژخیم پهلوی، برای روزهای ۱۸ و ۱۹ دی ماه، آن هم رأس ساعت ۸ شب، فراخوان به میدان آمدن داد. نتیجه آن بود که انسان‌های خشمگین و به حق معترض، با سراب «حمایت خارجی»، به استقبال مرگ فرستاده شدند.

از این رو، قتل عام روزهای ۱۸ و ۱۹ دی ماه ۱۴۰۴، قتل عامی سازمان یافته بود؛ جنایتی که توسط دژخیمان بورژوازی اسلامی و با هم‌دستی امپریالیست‌های غربی و نیروهای نیابتی آنان به وقوع پیوست. در این کشتار، هزاران انسان قربانی توحش لجام گسیخته‌ی بورژوازی شدند؛ هزاران زندگی، هزاران رؤیا و هزاران آینده نابود شد. اما این «هزاران» صرفاً عدد و آمار نیستند. آن‌ها انسان بودند. هر یک خانواده‌ای داشته، دوستی داشته، عزیزی داشته و رؤیایی برای فردا در سر می‌پروراند. هر کدام جهانی در ذهن و قلب خود ساخته بودند؛ با امیدها، آرزوها و چشم‌اندازی برای آینده.

بورژوازی کثیف اسلامی، با تکیه بر دستگاه سرکوب خود و در هم‌دستی با امپریالیست‌های غربی، برای مهار و خاموش کردن اعتراضات، قتل عام به راه انداخت. معترضان که همچون لای دو لبه‌ی قیچی، میان بورژوازی ننگین اسلامی از یک سو و جنایتکاران دموکرات و نیروهای نیابتی‌شان از سوی دیگر، له شدند و قربانی بقای نظم کثیف سرمایه گشتند. این سرکوب خونین نه رویدادی استثنایی، بلکه بخشی از منطق همیشگی سرمایه‌داری است؛ نظمی که برای ادامه‌ی حیات خود، انسان‌ها را قربانی می‌کند.

امروز، با قلبی اندوهگین، خشم ما متوجه سرمایه، سرمایه‌داری و تمام اشکال سلطه‌ی بورژوازی است. این خشم، کینه‌ای کور نیست، بلکه ریشه در آگاهی کمونیستی دارد:

آگاهی از این حقیقت که تا زمانی که طبقه‌ی کارگر به طور مستقل، آگاهانه و در افق
انترناسیونالیستی سازمان نیابد، چنین فجایعی ناگزیر تکرار خواهند شد. از همین رو،
وظیفه‌ای سنگین بر دوش انترناسیونالیست‌ها قرار دارد: دفاع قاطع از موضع پرولتری در
فضای سردرگم، پرتنش و خطیر سیاسی کنونی.

آیا جلوگیری از قتل عام ممکن بود؟

نخستین پرسشی که برای هر انسان مسئولی مطرح می‌شود این است: آیا امکان جلوگیری از این قتل عام وجود داشت؟ واقعیت آن است که این کشتار به یک باره رخ نداد، بلکه زمینه‌ی مادی آن سال‌ها در حال شکل‌گیری بود. بورژوازی اسلامی حاکم، با ایجاد شرایطی جهنمی برای میلیون‌ها انسان، سطحی گسترده از نارضایتی و نفرت اجتماعی را انباشته کرده بود. این انباشت نارضایتی، به بستری انفجاری در جامعه تبدیل شد.

در این میان، گرایش‌های راست سرمایه، متناسب با ریتوریک خود، این وضعیت را زمینه‌ی «انقلاب ملی» یا «انقلاب دموکراتیک» معرفی کردند. در سوی دیگر، گرایش‌های چپ سرمایه نیز همین نارضایتی را به‌عنوان «شرایط انقلابی» تفسیر کرده و آن را بستر مادی «انقلاب اجتماعی» مورد ادعای خود دانستند.

به بیان دیگر، هر دو جناح راست و چپ سرمایه، با ایجاد سراب‌های سیاسی و دامن‌زدن به انتظارات کاذب، در شکل‌گیری فضای منتهی به این فاجعه سهم داشتند. با این حال، نقش بورژوازی جنایتکار اسلامی به عنوان نیروی سرکوب مستقیم، و نیز بورژوازی دموکرات و نیروهای نیابتی آن در سطح بین‌المللی، نقشی تعیین‌کننده و ویژه بود. در این چارچوب، فرزند دژخیم پیشین، در مقام نیروی نیابتی اسرائیل و دیگر قدرت‌های امپریالیستی، در متن تنش‌های امپریالیستی و در راستای منافع آنان، فراخوان صادر کرد و چنین اظهار داشت:

"در این چند روز گذشته، من از نزدیک تظاهرات و راهپیمایی‌های شما را دنبال کردم، به‌ویژه امروز در بازار تهران. علیرغم سرکوب نظام استبدادی، شما ستودنی هستید و قطعاً توجه کرده‌اید که ازدحام جمعیت باعث می‌شود نیروها عقب‌نشینی کنند و امکان ریزش به سمت شما بیشتر شود. بنابراین مهم است که این انباشت و گسترده‌گی را حفظ کنید."^۲

ما همواره تأکید کرده‌ایم که وظیفه‌ی کمونیست‌ها نه دنباله‌روی از طبقه‌ی کارگر و نه، بدتر از آن، تبعیت از جنبش‌های اجتماعی خودانگیخته، بلکه دفاع پیگیر از برنامه‌ی کمونیستی است؛ حتی اگر این موضع به انزوای موقت آنان بینجامد. مسئولیت کمونیست‌ها آن است که طبقه‌ی کارگر را نسبت به خطرات پیش‌رو و، مهم‌تر از آن، نسبت به **تله‌هایی که بورژوازی برای پیشبرد اهداف خود طراحی می‌کند**، آگاه سازند؛ حتی اگر در لحظه‌ی معین، این هشدارها بازتاب گسترده‌ای نیابد.

از همین منظر می‌توان گفت که اگر یک سازمان رزمنده‌ی کمونیستی با حداقلی از نفوذ در میان طبقه‌ی کارگر وجود می‌داشت، امکان وقوع آن سطح از سرکوب به مراتب کاهش می‌یافت. چنین سازمانی می‌توانست به‌روشنی اعلام کند که فراخوان نیروهای ارتجاعی برای آن دو روز مشخص، تلاشی است برای کشاندن توده‌های عاصی به مسلخ کشتار است. می‌توانست این اقدام را به عنوان یک تله افشا کند و از معترضان بخواهد که در آن مقطع

^۲ فرزند دژخیم شاهنشاهی.

معین از حضور خیابانی خودداری کنند و نیروی خود را برای شرایط مناسب‌تری حفظ نمایند.

در همان مقطع، بخش‌هایی از چپ‌گرایان، هم‌صدا با گرایش‌های راست بورژوایی، نیروهای سیاه، مرتجعان و عناصر ماجراجو، مردم را به «انقلاب» فرا می‌خواندند، بی آن که توازن قوا، سطح آمادگی سازمانی یا پیامدهای عملی چنین فراخوانی را به طور جدی ارزیابی کنند.^۳ نادیده گرفتن این عوامل تعیین‌کننده باعث شد که این رویکرد، عملاً معترضان را به سوی تله‌ای سوق دهد که زمینه‌ی سرکوب خونین را فراهم کرده بود.

در ژوئیه‌ی ۱۹۱۷، بورژوازی روسیه کوشید با تحریک یک قیام زودرس در پتروگراد، شرایطی ایجاد کند تا با بهانه‌ی «شورش مسلحانه» دست به سرکوب خونین پرولتاریا و بلشویک‌ها بزند. این اقدام در چارچوب تلاشی گسترده‌تر برای درهم شکستن نیروی رو به رشد پرولتاریا صورت می‌گرفت.

در واکنش به این فضای ملتهب، پرولتاریای مسلح پتروگراد با شعار «تمام قدرت به شوراهای» به خیابان‌ها آمد و تظاهراتی شکل گرفت که حدود پانصد هزار کارگر در آن شرکت داشتند. بلشویک‌ها، که خود را در برابر یک وضعیت انفجاری می‌دیدند، تلاش کردند تا

^۳ برای سنجش صحت این ادعا، کافی است به اطلاعیه‌ها و تبلیغات منتشر شده از سوی آنان در همان روزها مراجعه شود. محتوای آن فراخوان‌ها نشان می‌دهد که چگونه بر حضور خیابانی و «بسوی انقلاب» تأکید می‌کردند. هرچند پس از وقوع قتل‌عام، لحن و وزن سیاسی فراخوان‌های خود را تا حدی تعدیل کردند، اما اسناد منتشر شده در آن مقطع، گویای مواضع واقعی آنان است.

جنبش کارگری در دام سناریوی طراحی شده‌ی بورژوازی گرفتار نشود. آنان پیش‌تر نیز نسبت به خطرات یک اقدام شتاب‌زده و نامتناسب با توازن قوا هشدار داده بودند.

در همان شب، با مداخله‌ی فعال و هدایت سیاسی بلشویک‌ها، روند حرکت به تدریج مهار شد و بخش‌های وسیعی از پرولتاریا به مخاطره‌ی پیش‌روی پی‌برند. این پختگی و کاردانی سیاسی بلشویک‌ها مانع از آن شد که وضعیت به یک حمام خون گسترده بینجامد. تجربه‌ی ژوئیه‌ی ۱۹۱۷ در عمل نشان داد که «پیشقراول پرولتاریا» بودن نه به معنای دنباله‌روی از شور لحظه‌ای، بلکه به معنای سنجش توازن قوا، پرهیز از ماجراجویی و حفظ نیروی طبقاتی برای لحظه‌ی مناسب است.

برخلاف تجربه‌ی روسیه، در آلمان بورژوازی توانست با مجموعه‌ای از تحریک‌ها و پرووکاسیون‌ها، شرایط یک قیام زود هنگام را در سال ۱۹۱۹ بر پرولتاریا تحمیل کند. در دوران جنگ جهانی اول، کارل لیبکنخت نه تنها به عنوان قطب‌نمای سیاسی و وجدان اخلاقی پرولتاریای آلمان بلکه حتی پرولتاریای جهانی عمل می‌کرد. با این حال، همین وجدان اخلاقی نتوانست جایگزین ارزیابی دقیق توازن قوا و شرایط عینی شود. در لحظه‌ای تعیین‌کننده، نوعی شتاب‌زدگی و تصمیم‌گیری احساسی بر روند حوادث غلبه کرد و در نقطه‌ی عطف انقلاب، لیبکنخت نتوانست نقش هدایتگر و سنجیده‌ی خود را ایفا کند. در نتیجه، فرمان قیام مسلحانه صادر شد. اقدامی که انتشار خبر آن، روزا لوکزامبورگ را دچار وحشت و نگرانی عمیق کرد، اما متأسفانه در آن زمان دیگر کار از کار گذشته بود.

پیامد این قیام زودرس، سرکوب خونین پرولتاریا و قتل رهبران کمونیست بود. شکست ۱۹۱۹ ضربه‌ای سنگین بر روند انقلاب در آلمان و حتی بر چشم‌انداز انقلاب جهانی وارد کرد. یکی از درس‌های تلخ این تجربه آن بود که **اراده‌ی ذهنی و عزم انقلابی، به‌تنهایی شرط کافی برای پیروزی طبقه‌ی کارگر نیست.**

بر پایه‌ی درک مارکسیستی از «هنر قیام»، خیزش مسلحانه واپسین مرحله‌ی یک روند انقلابی است؛ مرحله‌ای که تنها زمانی معنا دارد که شرایط عینی، سازمان‌یافتگی و رهبری سیاسی به بلوغ رسیده باشند و قیام صرفاً آخرین خطوط مقاومت بورژوازی را درهم بشکنند. هر اقدام زودرس، بدون آماده‌سازی و هدایت سنجیده، می‌تواند به شکستی فاجعه‌بار بینجامد؛ همان‌گونه که در نمونه‌ی آلمان رخ داد.

پروژه امپریالیستی مهار بورژوازی اسلامی

این واقعیتی انکارناپذیر است که بحران‌های سرمایه‌داری و گرایش به اقتصاد جنگی، دامنگیر تمامی دولت‌های سرمایه‌داری شده است و هزینه این وضعیت عمدتاً از طریق سیاست‌های ریاضتی بر دوش طبقه کارگر جهانی گذاشته می‌شود. با این حال، شدت ویرانگر این بحران در کشورهای پیرامونی سرمایه‌داری به مراتب بیش از کشورهای متروپل است و برای حاکمیت‌های این کشورها چالش‌های عمیق‌تری ایجاد می‌کند. شکنندگی ساختار اقتصادی، وابستگی به بازار جهانی و محدودیت منابع مالی، اثرات بحران را در این جوامع تشدید می‌کند.

در مورد مشخص ایران، دو عامل بار این بحران را مخرب‌تر و حادث‌تر کرده است؛ پیامدهایی که عموم مردم و به‌ویژه طبقه کارگر هزینه آن را می‌پردازند. این دو عامل عبارت‌اند از: نخست، تحریم‌های گسترده علیه ایران؛ و دوم، فربه‌تر شدن بخشی از بورژوازی داخلی در بستر اقتصاد تحریمی و بهره‌مندی آن از رانت‌ها و سازوکارهای غیر شفاف. در ادامه به هر دو عامل پرداخته خواهد شد.

هدف اعلامی تحریم‌ها، وارد کردن فشار حداکثری بر اقتصاد ایران است؛ فشاری که هدف آن از کار افتادن صنایع، گسترش بیکاری، افزایش شدید تورم، سقوط قدرت خرید مردم، به‌ویژه طبقه کارگر و تیره‌تر شدن چشم‌انداز آینده برای جوانان می‌انجامد. مجموعه این پیامدها، همراه با ده‌ها آسیب اجتماعی دیگر، زمینه مادی نارضایتی گسترده را فراهم می‌کند.

در این میان، این پرسش‌ها مطرح می‌شود: آیا تحریم‌ها واقعاً مؤثرند؟ آیا سیاست «فشار حداکثری» به اهداف خود دست می‌یابد؟ این‌ها از جمله سؤالاتی بود که در شبکه فاکس نیوز از وزیر خزانه‌داری ایالات متحده، که نقشی کلیدی در اعمال و اجرای تحریم‌ها دارد، پرسیده شد. پاسخ او چنین بود:

"در مارس گذشته، رئیس‌جمهور ترامپ به من دستور داد تا از اختیارات خزانه‌داری برای اعمال فشار حداکثری بر ایران استفاده کنم، و چیزی که تا دسامبر دیدیم، تحریم‌های فروش نفت و ردیابی پول بود. چیزی که مشاهده کردیم این بود که در دسامبر یکی از بزرگ‌ترین بانک‌های ایران سقوط کرد. بانک مرکزی مجبور شد آن را نجات دهد و در نهایت شاهد تورم شدید شدیم که منجر به آشفتگی اقتصادی شد. ارزش پول آنها سقوط کرد."^۴

در پاسخ به این پرسش که آیا سیاست «فشار حداکثری» آمریکا و هم‌پیمانانش از طریق تحریم‌ها علیه ایران مؤثر بوده است یا نه، وزیر مدعی می‌شود که این سیاست نتیجه داده است. به گفته او، حتی بدون شلیک یک گلوله، روند تحولات در راستای اهداف مورد نظر آنان پیش می‌رود و اوضاع «به شکلی بسیار مثبت» در حال پیشرفت است.

به بیان روشن‌تر، مقصود او این است که بدون توسل به اقدام نظامی، اقتصاد ایران تحت فشار شدید قرار گرفته و در مسیری حرکت می‌کند که با اهداف اعلام شده آمریکا همسو

^۴ وزیر خزانه‌داری آمریکا.

است؛ فشاری که به تشدید نارضایتی‌های اجتماعی انجامیده و زمینه بروز اعتراضات خیابانی را فراهم کرده است. او چنین می‌گوید:

"این کار جواب داده است، زیرا در ماه دسامبر اقتصادشان فروپاشید. شاهد ورشکستگی یک بانک بزرگ بودیم. بانک مرکزی شروع به چاپ پول کرده است. کمبود دلار وجود دارد. آن‌ها قادر به تأمین واردات نیستند و به همین دلیل مردم به خیابان‌ها آمدند. این کنشگری اقتصادی دولتی است؛ بدون شلیک حتی یک گلوله، و اوضاع در اینجا به شکلی بسیار مثبت در حال پیش رفتن است."^۵

تحریم‌های بین‌المللی به رهبری آمریکا نقش مهمی در وخامت شرایط اقتصادی ایران داشته‌اند؛ اما تحریم‌ها تنها بخشی از واقعیت را توضیح می‌دهند. هم‌زمان با تشدید فشارهای خارجی، بخش‌هایی از طبقه حاکم نیز از تداوم این وضعیت منتفع شده‌اند.

در پی تشدید تحریم‌ها و محدودیت‌های مالی، بورژوازی ننگین حاکم برای دور زدن این تحریم‌ها و فشارها به ایجاد شبکه‌های غیرشفاف و موازی روی آورد؛ شبکه‌هایی که خارج از سازوکارهای رسمی اقتصاد عمل می‌کنند و عملاً «اقتصاد در سایه» را گسترش داده‌اند. این وضعیت، به بستری مناسب برای شکل‌گیری و تقویت مافیای اقتصادی تبدیل شد. در این چارچوب، ساختار قدرت در برخی حوزه‌ها کارکردی شبیه به یک مافیای اقتصادی پیدا کرده است؛ به گونه‌ای که برخی مقام‌ها و نزدیکانشان از طریق سازوکارهای ویژه، به

^۵اسکات بسنت.

طور مستقیم از شرایط تحریمی سود می‌برند. این بهره‌مندی می‌تواند شامل در اختیار گرفتن انحصاری واردات و صادرات، مدیریت و انتقال درآمدهای نفتی به خارج از کشور، کسب سود از شبکه‌های غیرشفاف مالی و پول‌شویی، و بهره‌مندی از انواع امتیازهای خاص باشد. در چنین ساختاری، افزایش و نوسان بهای ارزهای خارجی به فرصتی طلایی برای انباشت ثروت در دست اقلیتی بسیار محدود تبدیل شد. گروه کوچکی با بهره‌گیری از رانت‌های ارزی و دسترسی‌های ویژه ثروت‌هایی کلان و بعضاً افسانه‌ای اندوختند؛ به گونه‌ای که سطح تجمل و تمرکز ثروت در برخی محله‌های بورژواشین، نمونه‌ای هم سنگ برای آن حتی در بسیاری از کشورهای اروپای غربی نیز به سختی می‌توان یافت.

در مقابل، اکثریت جامعه با کاهش مداوم قدرت خرید، رشد تورم، گسترش فقر و ناامنی شغلی مواجه شدند. شکاف طبقاتی تعمیق یافت و بخش‌های وسیعی از مردم، به ویژه طبقه کارگر، با سقوط به زیر خط فقر و تزلزل معیشتی روبه‌رو شدند. در همین چارچوب، حسین صمصامی، عضو کمیسیون اقتصادی مجلس بورژوازی اسلامی، به موضوع ارزیابی اشاره کرد که طی یک بازه هفت ساله به چرخه رسمی اقتصاد بازنگشته‌اند. به گفته او، حدود ۱۳۰ میلیارد دلار ارز حاصل از صادرات یا منابع ارزی کشور وارد نظام رسمی مبادلات نشده و عملاً به بازار غیررسمی و معاملات خارج از نظارت هدایت شده است. او در این باره چنین اظهار داشت:

“از سال ۱۳۹۷ تا ۲۷ بهمن ۱۴۰۴ مجموع عدم بازگشت ارز به چرخه رسمی کشور

به ۱۳۰ میلیارد دلار رسید.”^۶

این در حالی است که محدودیت منابع ارزی و کاهش دسترسی به درآمدهای خارجی، به افزایش شدید نرخ دلار انجامید؛ افزایشی که به دنبال آن موجی از گرانی و نارضایتی اجتماعی شکل گرفت. در ادامه، دولت با حذف ارز ترجیحی کوشید فشارهای بودجه‌ای را مدیریت کند، اما این اقدام به جهش بی سابقه تورم و تشدید فشار معیشتی بر اقشار کم درآمد انجامید.

مجموع این تحولات، اقتصاد سرمایه‌داری پیرامونی ایران را در وضعیتی بحرانی قرار داده است؛ وضعیتی که با توجه به تداوم محدودیت‌های خارجی و مشکلات ساختاری داخلی، چشم‌انداز روشنی نیز برای آن متصور نیست. بازتاب این شرایط را می‌توان در لایحه بودجه سال ۱۴۰۵ که به‌زودی اجرایی می‌شود، مشاهده کرد. در این لایحه، درآمدهای حاصل از فروش نفت، واگذاری اوراق و نیز تهاتر نفت برای تأمین فرآورده‌های نفتی نسبت به برآوردهای پیشین کاهش قابل توجهی یافته و گفته می‌شود تا حدود ۷۰ درصد تعدیل شده است؛ کاهش‌هایی که به محدودیت‌های فروش نفت در سال پیش‌رو نسبت داده می‌شود. به بیان دیگر، بودجه سال جدید با رویکردی انقباضی و مبتنی بر سیاست‌های ریاضتی تنظیم شده است.

^۶ حسین صمصامی.

محدودیت فروش نفت به یکی از معضلات جدی اقتصاد ایران تبدیل شده است. حجم نفت خام کشور که در نفتکش‌ها ذخیره و روی آب باقی مانده، به بالاترین سطح خود در حدود دو سال و نیم گذشته رسیده است؛ وضعیتی که نشان دهنده فشار قابل توجه بر بخش نهایی زنجیره صادرات نفت ایران است. در حال حاضر، حدود ۵۲ میلیون بشکه نفت در قالب «ذخیره‌سازی شناور» نگهداری می‌شود؛ به این معنا که محموله‌ها بارگیری شده‌اند اما هنوز امکان تخلیه و تحویل به مقصد نهایی را پیدا نکرده‌اند.

انباشت کم سابقه نفت خام در نفتکش‌ها ناشی از مجموعه‌ای از فشارها است، که عامل اصلی محدودیت‌های ناشی از تحریم‌ها می‌باشد. این محدودیت‌ها مانع انتقال مستقیم نفت از مبدأ به مقصد می‌شوند؛ بنابراین، در بسیاری موارد، نفت در آب‌های بین‌المللی و نزدیک مقصد از یک کشتی به کشتی دیگر منتقل می‌شود و اسناد محموله نیز تغییر می‌یابند تا منشأ ایرانی آن پنهان بماند.

به دلیل تشدید تحریم‌های نفتی، چین در سال‌های اخیر به مقصد اصلی صادرات نفت ایران تبدیل شده و بیش از ۹۰ درصد نفت کشور را خریداری می‌کند. با این حال، به دلیل محدودیت‌های ناشی از تحریم، پالایشگاه‌های دولتی چین قادر به خرید مستقیم نفت ایران نیستند و عمده نقش خرید و جذب نفت تحریمی ایران بر عهده پالایشگاه‌های خصوصی چین است.

علاوه بر ایران، روسیه نیز به دلیل تحریم‌های گسترده غرب، بخشی از نفت خود را با تخفیف به بازار آسیا عرضه می‌کند. در واقع، هر دو کشور تحریمی در یک بازار محدود با یکدیگر رقابت می‌کنند. ماندن ده‌ها میلیون بشکه نفت روی آب، قدرت چانه‌زنی

خریداران نفت تحریمی را در این بازار پرریسک افزایش داده و به تخفیف‌های بسیار قابل توجه انجامیده است.

توافق ۲۵ ساله ایران و چین، یک برنامه همکاری جامع بلند مدت است که در سال ۱۴۰۰ نهایی شد. محورهای اصلی این همکاری شامل انرژی و نفت و گاز، زیرساخت و حمل و نقل، صنعت و فناوری، مالی و بانکی، و فرهنگی و گردشگری است. سؤال اساسی این است که ایران به دنبال جذب سرمایه و فناوری و کاهش فشار تحریم‌ها است، در حالی که چین می‌کوشد دسترسی بلند مدت به انرژی و نفوذ اقتصادی در غرب آسیا را تضمین کند. پرسش مهم این است که آیا چین می‌تواند آن حداقل رونق را به اقتصاد ایران بدهد تا آن را در شرایط سخت تحریم‌ها برپا نگه دارد یا خیر.

پاسخ این پرسش را پزشکیان، رئیس جمهور ایران ارائه می‌دهد. بر اساس اظهارات او، چین قرار بود میزان قابل توجهی اعتبار مالی و سرمایه‌گذاری در اختیار ایران قرار دهد، اما تاکنون این تعهد عملی نشده و روشن است که چین آن را انجام نمی‌دهد، پزشکیان چنین می‌گویند:

"چین قرار بود مقدار زیادی فاینانس در اختیار ایران قرار دهد، اما انجام نمی‌دهد.

به این سادگی نیست که بگویند هر کس می‌خواهد فاینانس کند برود انجام دهد."^۷

واقعیت آن است که چین نیز در تعامل با ایران، پیش از هر چیز منافع راهبردی و امپریالیستی خود را دنبال می‌کند. از این رو، میزان تحقق برنامه همکاری جامع بلند مدت میان دو کشور

^۷ روزنامه انتخاب.

نه صرفاً به اراده سیاسی طرفین، بلکه به شرایط ژئوپولیتیکی، سطح تنش‌های بین‌المللی و وضعیت تحریم‌ها وابسته است.

به بیان دیگر، همان‌گونه که از اظهارات مقام‌های آمریکایی برمی‌آید، راهبرد قدرت‌های امپریالیستی غربی و هم‌پیمانانشان در جهت تضعیف و به ورشکستگی کشاندن اقتصاد جمهوری اسلامی، در چهارچوب اهداف ژئوپولیتیکی آنان دنبال می‌شود. این سیاست‌ها به تعمیق شکاف‌های اقتصادی، گسترش فقر و بی‌ثباتی و افزایش نارضایتی عمومی انجامیده و به یکی از زمینه‌های اصلی بی‌اعتمادی اجتماعی بدل شده است.

از منظر کمونیسم چپ، تشدید بحران اقتصادی می‌تواند زمینه مادی گسترش مبارزه طبقاتی را فراهم کند و حتی آن را به سطوح تهاجمی‌تری ارتقا دهد. با این حال، وضعیت کنونی ایران صرفاً پیامد مستقیم بحران اقتصادی نیست، بلکه حاصل تلاقی مجموعه‌ای از عوامل داخلی و بین‌المللی است.

در این میان، همه قدرت‌های امپریالیستی – چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی – در عمل به بازتولید وضعیتی یاری رسانده‌اند که در آن توده‌های مردم عموماً و طبقه کارگر به طور خاص، در شرایطی از استیصال و بی‌قدرتی قرار گیرند. این قدرت‌ها در پی تثبیت مناسباتی هستند که طی آن، توده‌های مردم و به ویژه طبقه کارگر، به جای ایفای نقش نیرویی مستقل و تاریخ‌ساز، به مجموعه‌ای پراکنده، منفعل و فاقد سازمان‌یافتگی بدل شوند. در چنین وضعیتی، توان سازمان‌دهی و اتکای به نیروی جمعی تضعیف می‌شود و امید به رهایی، نه در کنش آگاهانه و مستقل طبقاتی، بلکه در مداخلات بیرونی یا جابه‌جایی قدرت میان جناح‌های مختلف بورژوازی جست‌وجو می‌شود.

جنگ تبلیغاتی و رسانه‌ای

هر قدرت امپریالیستی^۸، چه بزرگ و چه کوچک، برای تثبیت و گسترش نفوذ خود ناگزیر است نوعی پذیرش و مشروعیت اجتماعی ایجاد کند. از همین رو، دستگاه‌های تبلیغاتی، رسانه‌ای و خبری به کار گرفته می‌شوند تا این نفوذ با کمترین میزان مخالفت از سوی افکار عمومی پذیرفته شود. در جنگ رسانه‌ای میان قدرت‌های امپریالیستی، هر یک می‌کوشد در برابر ماشین تبلیغاتی رقیب، تصویری مطلوب از خود در ذهن مخاطبان بسازد؛ خود را مظهر حقیقت معرفی کند و در مقابل، دشمن را به مثابه تجسم «شر مطلق» جلوه دهد.

در مورد مشخص ایران، امپریالیست‌های غربی، اسرائیل و برخی متحدان منطقه‌ای آنان هر ساله منابع مالی قابل توجهی را در اشکال گوناگون صرف پیشبرد چنین پروژه‌هایی می‌کنند. ده‌ها شبکه تلویزیونی و رادیویی - از جمله «ایران اینترنشنال»، «من و تو»، «صدای اسرائیل»، «صدای آمریکا»، «بی‌بی‌سی» و دیگر رسانه‌ها، به همراه تبلیغات گسترده، هدفمند و سازمان‌یافته در شبکه‌های اجتماعی، در راستای تأثیرگذاری بر افکار عمومی فعالیت می‌کنند و باید اذعان کرد که تا حد زیادی نیز در این زمینه موفق بوده‌اند. در مقابل، جنایتکاران ایرانی نیز اهداف مشابهی را دنبال می‌کنند، اما از نظر گستره نفوذ رسانه‌ای، منابع مالی و دسترسی بین‌المللی، توانایی‌ها و امکانات آن در این عرصه محدودتر است.

^۸ برای ما در عصر انحطاط سرمایه‌داری، عصر امپریالیسم، تمامی دولت‌ها صرف نظر از بزرگی و کوچکی‌شان امپریالیست هستند.

با این همه، زمینه مادی‌ای که پذیرش این مواضع ارتجاعی را در جامعه ممکن می‌سازد، صرفاً دیکتاتوری عریان سیاسی نیست؛ بلکه پیش از هر چیز، نتیجه شکست تاریخی طبقه کارگر در سطح جهانی است و در مورد مشخص ایران، پیامد شکست این طبقه پس از مبارزات پرشکوه سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ به شمار می‌آید.

در چنین شرایطی، طبقه‌ای که ابزارهای تولید مادی را در اختیار دارد، ابزارهای تولید فکری را نیز تحت کنترل می‌گیرد و از این طریق، به عنوان تولیدکننده مسلط افکار و ایده‌ها، سلطه طبقاتی خود را بازتولید می‌کند. مارکس این رابطه دیالکتیکی میان قدرت مادی و سلطه فکری را به روشنی توضیح داده و ترسیم کرده است:

"طبقه‌ای که وسائل تولید مادی را در اختیار دارد، در نتیجه وسائل تولید ذهنی را نیز تحت کنترل خواهد داشت، بنحوی که افکار آنها که فاقد وسائل تولید ذهنی هستند در کل تابع آن است. ... لذا بعنوان متفکران، بعنوان تولیدکنندگان افکار نیز حکومت می‌کنند و تولید و توزیع اندیشه‌های عصر خویش را تنظیم می‌نمایند. بدینسان افکار آنان افکار حاکم آن دوران نیز است."^۹

در جریان اعتراضات اخیر که دسترسی به اینترنت به طور گسترده محدود شده بود، حکومت با ایجاد پارازیت بر روی شبکه‌های ماهواره‌ای نیز کوشید دامنه دسترسی به رسانه‌های برون‌مرزی را کاهش دهد. این اقدام عملاً با هدف کم‌اثر کردن پوشش خبری این رسانه‌ها صورت گرفت.

^۹ ایدئولوژی آلمانی - مارکس - صفحات ۶۰ - ۶۱

در مقابل، شبکه «ایران اینترنشنال» با تکیه بر منابع مالی و فنی خود توانست پخش برنامه‌هایش را از طریق چندین فرکانس و ماهواره مختلف ادامه دهد؛ به گونه‌ای که سیگنال آن از مسیرهای متنوعی قابل دریافت بود. همچنین گزارش‌های فنی نشان می‌داد که در دوره‌هایی، فرکانس‌های پخش به‌روزرسانی یا جایگزین می‌شدند تا در صورت اختلال یا پارازیت، امکان دسترسی مخاطبان حفظ شود. این شبکه علاوه بر ماهواره، از پلتفرم‌های گوناگون دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی نیز برای تداوم انتشار محتوا بهره گرفت.

به این ترتیب، با اتخاذ راهبردی مبتنی بر تنوع مسیرهای پخش و تقویت زیرساخت‌های ارتباطی، این رسانه توانست در شرایط محدودیت شدید اطلاع‌رسانی، به یکی از منابع اصلی خبر برای بخشی از مخاطبان تبدیل شود و نقش پررنگی در شکل‌دهی، جهت‌دهی و مهندسی افکار عمومی ایفا کند.

این شبکه در چارچوب منافع ژئوپولیتیکی اسرائیل حرکت می‌کند و به تریبونی همسو با سیاست‌های آن بدل شده است. در شرایط کنونی، یکی از اهداف مهم آن، برجسته‌سازی و پررنگ‌سازی چهره رضا پهلوی است؛ به گونه‌ای که با سازمان‌دهی و تقویت گفتمان هواداران او، می‌کوشد وی را به عنوان تنها آلترناتیو ممکن معرفی کند.

پخش اخبار فیک‌نیوز و دستکاری شده، اغراق بیش از حد درباره فروپاشی بورژوازی ننگین اسلامی، تبلیغ حمله خارجی و ارائه روایت‌ها در راستای منافع اسرائیل از جمله موارد مطرح شده است. برای مثال، در شهر دزفول که حدود نیم میلیون نفر جمعیت دارد، ادعا می‌کردند

۹۰۰ هزار نفر به خیابان آمده‌اند؛ یا در شهر کوچک آبدانان با حدود ۲۵ هزار نفر جمعیت، رقم ۶۰ هزار نفر به‌عنوان شرکت‌کننده اعلام شده بود.

این شبکه هر روز عکس‌ها، تصاویر و مشخصات کشته‌شدگان را منتشر می‌کرد. به عنوان بخشی از جنگ رسانه‌ای و برای بی‌اعتبار کردن یکدیگر، در شبکه‌های اجتماعی، طرفداران بورژوازی ننگین اسلامی کلیپ‌هایی منتشر می‌کنند که در آن‌ها افرادی که توسط ایران‌اینترنشنال به عنوان جان‌باخته معرفی شده‌اند، کشته شدن خود را تکذیب می‌کنند؛ یا تصاویری از حوادث مربوط به کشورهای دیگر را نشان می‌دهند که به عنوان بخشی از این تحولات توسط ایران‌اینترنشنال یا دیگر رسانه‌های ارتجاعی مطرح شده است.

در مجموع، این وضعیت را می‌توان بخشی از یک جنگ روایت‌های بورژوایی و ارتجاعی دانست که در آن، هر دو سوی منازعه می‌کوشند با ابزارهای تبلیغاتی و رسانه‌ای، روایت خود را تثبیت و روایت رقیب را بی‌اعتبار کنند. این جنگ روایت‌ها کوچک‌ترین اثری از روایت انقلابی ندارد و هدف آن دقیقاً جلوگیری از شکل‌گیری روایت انقلابی است.

به دنبال قتل عام دی ماه توسط دژخیمان بورژوازی اسلامی، اپوزیسیون بورژوازی اسلامی هر روز شمار جدیدی از جان‌باختگان را اعلام می‌کرد؛ رقمی که حتی به ۶۰ هزار نفر نیز رسید و همچنان در حال افزایش گزارش می‌شد. در چنین شرایطی، بورژوازی ننگین اسلامی آمار ادعایی خود را ارائه داد و تعداد کشته‌ها را ۳۱۱۷ نفر اعلام کرد و فهرستی از مشخصات ۲۹۸۶ نفر از جان‌باختگان حوادث اخیر را شامل نام، نام خانوادگی و شش رقم آخر کد ملی منتشر نمود. از این میان، حدود دو هزار نفر، چه به عنوان نیروهای امنیتی و

بسیجی و چه بخشی از معترضین، توسط بورژوازی اسلامی «شهید»^{۱۰} قلمداد شدند و مابقی «اغتشاشگر» ارزیابی شدند. در همین زمینه، وزیر امور خارجه بورژوازی اسلامی نیز اظهار داشت:

"اگر می‌خواهند حتی یک نفر را به فهرست اضافه کنند، بیایند و ارائه دهند."^{۱۱}

در این جنگ روایت‌ها، بورژوازی اسلامی ادعا می‌کند که اغتشاشگران، نه معترضان، صدها مسجد را به آتش کشیده، اتوبوس‌ها و آمبولانس‌ها را تخریب کرده، بازارها و اماکن عمومی را مورد حمله قرار داده و همانند گروه‌های تروریستی اقدام به سر بریدن و کشته‌سازی کرده‌اند. در مقابل، اپوزیسیون نیز اعلام می‌کند که این اقدامات توسط خود بورژوازی اسلامی صورت گرفته است و کشته‌سازی بخشی از پروژه رژیم است تا زمینه انجام قتل عام فراهم شود و با اتکا به جان‌باختگان خودی، سرکوب گسترده ممکن گردد. استفاده از اخبار و تصاویر جعلی برای جریحه‌دار کردن احساسات عمومی و به دنبال آن دعوت به مبارزه، سابقه‌ای طولانی دارد. کثیف‌تر از آن، برانگیختن خشم عمومی از طریق ارتکاب جنایت و نسبت دادن آن به مخالفان خود است. در این زمینه می‌توان به دو نمونه شاخص اشاره کرد:

^{۱۰} «شهید» قلمداد شدن به این معنا است که بازماندگان فرد جان‌باخته از مجموعه‌ای از مزایای ویژه خانواده‌های شهدا بهره‌مند می‌شوند. این که بخشی از خانواده‌های جان‌باختگان از این مزایا استفاده کنند یا نکنند، در اصل موضوع تغییری ایجاد نمی‌کند و چندان محل بحث نیست. مسئله اصلی، کارکرد تبلیغاتی این عنوان است؛ کارکردی که حتی بر پیکر کشته‌شدگان نیز اعمال می‌شود.

^{۱۱} تابناک.

مورد اول: آتش زدن سینما رکس آبادان توسط چند جنایتکار به اصطلاح مخالف شاه و انداختن مسئولیت آن به گردن ساواک.^{۱۲} **مورد دوم:** بمب گذاری در حرم امام هشتم شیعیان در مشهد در سال ۱۳۷۳ که ابتدا به مجاهدین نسبت داده شد، اما بعداً انگشت اتهام به سوی وزارت اطلاعات بورژوازی اسلامی نشانه رفت.^{۱۳}

کمونست‌ها وجود و ضرورت تاریخی خود را از تضاد بنیادین میان کار و سرمایه و از باور به نقش تاریخی طبقه پرولتاریا کسب می‌کنند، نه از خشونت یا اقدامات جناح‌های ارتجاعی بورژوازی. وظیفه کمونیست‌ها، به‌ویژه در شرایط حساس کنونی، نه درگیر شدن در روایت‌های بورژوازی، بلکه حفظ و تبیین برنامه کمونیستی و حفاظت از استقلال طبقه کارگر تحت هر شرایط است. این استقلال، پیش شرط قدرت اجتماعی و توان تاریخی پرولتاریا برای سازمان‌دهی، مبارزه و ایجاد تحولات انقلابی است و نمی‌تواند با اتکا به نیروهای بیرونی یا مداخلات جناح‌های بورژوازی حاصل شود.

^{۱۲} پیش از سقوط رژیم پهلوی، در شرایطی که در آبادان تحركات اعتراضی علیه حکومت شاه دیده نمی‌شد، گروهی از نیروهای مذهبی تندرو به این جمع‌بندی رسیدند که باید اقدامی برای تحریک افکار عمومی انجام شود تا موج اعتراضات شدت گیرد. در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷، سینما رکس آبادان که فیلم «گوزن‌ها» را نمایش می‌داد، دچار آتش‌سوزی شد و صدها نفر در میان شعله‌ها جان باختند. در آن زمان، مسئولیت این فاجعه به ساواک نسبت داده شد. با توجه به حساسیت حکومت نسبت به فیلم «گوزن‌ها»، که اثری انتقادی و رادیکال تلقی می‌شد، این روایت در افکار عمومی باورپذیر جلوه کرد و خشم گسترده‌ای را برانگیخت. پس از تحولات سال ۱۳۵۷ و در جریان رسیدگی‌های بعدی، مشخص شد که این آتش‌سوزی توسط افرادی با گرایش‌های مذهبی افراطی صورت گرفته بود، نه توسط ساواک.

^{۱۳} انفجار در حرم امام هشتم در مشهد، در ۳۰ خرداد ۱۳۷۳ رخ داد. این انفجار در روز عاشورا و در شرایطی انجام شد که به دلیل حضور گسترده زائران، جمعیت زیادی در محل حضور داشتند. در نتیجه این حادثه، ۲۶ نفر کشته و حدود ۳۰۰ نفر زخمی شدند. در زمان وقوع، حکومت مسئولیت این بمب‌گذاری را به سازمان مجاهدین خلق نسبت داد. با این حال، سال‌ها بعد و در جریان پرونده «قتل‌های زنجیره‌ای»، مطرح شد که این بمب‌گذاری بخشی از کارهای صورت گرفته توسط وزارت اطلاعات بوده است.

انقلاب ملی؛ پروژه‌های بورژوازی علیه طبقه کارگر

در چارچوب تنش‌های امپریالیستی میان بورژوازی غرب و هم‌پیمانانش از یک سو و بورژوازی حاکم بر ایران از سوی دیگر، پروژه مہار جمهوری اسلامی متناسب با شرایط ویژه ایران نه از مسیر یک کودتای کلاسیک، بلکه از طریق سناریوی بورژوازی با عنوان «انقلاب ملی» دنبال می‌شود. در این چارچوب، امپریالیست‌های غربی، به ویژه ایالات متحده، از این پروژه به عنوان اهرمی برای واداشتن جنایتکاران حاکم در ایران به عقب‌نشینی یا تسلیم در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی بهره می‌برند. در عین حال، اسرائیل این سناریو را در راستای اهداف راهبردی خود در منطقه، از جمله طرح موسوم به «خاورمیانه جدید» و تغییر توازن قوا، دنبال می‌کند که تغییر رژیم در ایران یکی از مؤلفه‌های آن به شمار می‌آید.

این پروژه بورژوازی و عمیقاً ارتجاعی با اتکا به ناسیونالیسم، نوستالژی سلطنت و وعده‌ی «نجات ملی» می‌کوشد طبقه کارگر را به سیاهی لشکر یک سناریوی بورژوازی بدل کند. در چنین چارچوبی، کارگران نه به مثابه سوژه‌ای مستقل و تاریخی، بلکه به عنوان توده‌ای بی‌شکل و مطیع بازنمایی می‌شوند. هدف این پروژه آن است که کارگران هویت و آگاهی طبقاتی خود را از دست بدهند و به جای اتکا به نیروی سازمان‌یافته و توان تاریخی خویش، چشم انتظار منجی‌ای بمانند که خود نماینده یکی از ارتجاعی‌ترین و هارترین آلترناتیوهای بورژوازی است.

قدرت‌های امپریالیستی غرب، به ویژه آمریکا و اسرائیل، به خوبی می‌دانند که احیای سلطنت در ایران نه ساده است و نه کم هزینه. تجربه کشورهای چون اسپانیا نشان می‌دهد که بورژوازی می‌تواند در شرایطی خاص از نهاد سلطنت به عنوان ابزار «وحدت ملی» بهره گیرد؛ اما در ایران، سلطنت دیگر ظرفیت ایفای چنین نقش متحد کننده‌ای برای بورژوازی را ندارد. سلطنت پهلوی نیز نه بر پایه مشارکت گسترده بورژوازی کلاسیک، بلکه بر بستر سرکوب پلیسی و اتکای مستقیم به بلوک غرب در متن تقابل جنگ سرد تثبیت شد. از این رو، بازگرداندن فرزند دژخیم شاهنشاهی نه تکرار ساده کودتاهای گذشته، بلکه اقدامی پرمخاطره است که می‌تواند به تشدید بی‌ثباتی، گسترش هرج و مرج و حتی تعمیق درگیری‌های امپریالیستی در درون مرزهای ایران بینجامد.

در همین چارچوب، فرزند دژخیم شاهنشاهی می‌کوشد با جلب حمایت آمریکا و اسرائیل، مسیر دستیابی به قدرت را هموار کند. او بر تداوم سنت خانوادگی خود تکیه دارد: پدربزرگش با پشتیبانی بریتانیا به قدرت رسید، پدرش با کودتای مشترک بریتانیا و آمریکا به سلطنت بازگردانده شد، و اکنون او امید دارد که این بار با حمایت واشنگتن و تل‌آویو به تاج و تخت دست یابد.

پرسشی که برای هر جویای حقیقت مطرح می‌شود این است: فراخوان‌های پیشین رضا پهلوی در مناسبت‌های مختلف در داخل ایران بازتاب گسترده‌ای نداشت و تجمع‌های طرفداران او در خارج کشور معمولاً به چند ده نفر محدود می‌شد و توان جذب نیروی قابل

توجهی نداشت، پس چگونه فراخوان اخیر او انعکاس یافت و تظاهرات‌های چندین ده هزار نفری در شهرهای اروپایی و آمریکای شمالی برای حمایت از شاه شدن او برگزار شد؟ پاسخ این است که بازتاب این فراخوان‌ها، چه در داخل ایران و چه در خارج، بیش از آنکه ناشی از قدرت اجتماعی و نفوذ او باشد، نمادی از قدرت اسرائیل است؛ حتی اگر دیگر قدرت‌های امپریالیستی غرب و هم‌پیمانان آن‌ها صد در صد با این آلترناتیو اسرائیل موافق نباشند، در عمل به پیشروی آن کمک می‌کنند. همان طور که سعدی می‌گوید: «ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند» تا این آلترناتیو اسرائیل به پیش رود.

نکته حائز اهمیت آن است که در داخل ایران، همه معترضان خود را با آلترناتیو موسوم به «انقلاب ملی» هم راستا نمی‌دانند. با این حال، تجربه تاریخی نشان داده است جنبش‌هایی که از استقلال سیاسی و صف طبقاتی روشن برخوردار نباشند، به راحتی می‌توانند به سیاهی لشکر پروژه‌های دیگر، حتی در خدمت ارتجاعی‌ترین و هارترین پروژه‌های بورژوازی، بدل شوند.

در این چارچوب، پیشبرد سناریوی «انقلاب ملی» با محوریت فرزند دژخیم پهلوی مستلزم فراهم بودن چند پیش شرط اساسی است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

نخست، وجود نارضایتی گسترده اجتماعی ناشی از سقوط سطح زندگی، گسترش زندگی زیر خط فقر و بحران اقتصادی تعمیم یافته؛ بستری که زمینه عینی جذب توده‌های ناراضی را فراهم می‌کند و چگونگی تعمیق آن توسط امپریالیست‌ها را در صفحات پیشین مشاهده کردیم.

دوم، راه‌اندازی تبلیغات هدفمند گسترده برای مهندسی افکار عمومی؛ از جمله بازسازی نوستالژیک و اغراق‌آمیز از دوران پهلوی و القای این روایت که ایران پیش از سال ۱۳۵۷ در آستانه تبدیل شدن به «ژاپن خاورمیانه» قرار داشت، پول و پاسپورت ایرانی، اعتبار بین‌المللی داشت.

سوم، ایجاد نوعی سراب سیاسی کاذب در رابطه با دموکراسی و مبنی بر اینکه قدرت‌های غربی آماده «کمک» هستند و «کمک در راه است»، فروپاشی آخوندها قریب الوقوع است و تنها «ضربه آخر» باقی مانده است.

مجموع این عوامل می‌تواند در فقدان یک بدیل مستقل طبقاتی و آگاهانه، بخشی از نارضایتی اجتماعی را در مسیر یک پروژه فوق‌ارتجاعی بورژوایی هدایت کند.

برنامه سیاسی پروژه فوق‌ارتجاعی و بورژوایی موسوم به «انقلاب ملی» در سندی با عنوان «دفترچه دوران اضطرار» صورت‌بندی شده است. این سند مدعی است چارچوب اداره کشور را در دوره گذار، یعنی از زمان سقوط بورژوازی اسلامی تا تشکیل مجلس مؤسسان، تعیین و هدایت خواهد کرد. در دوران گذار، فرزند دژخیم پهلوی به عنوان چهره محوری و هدایت‌کننده این دوره انتقالی در نظر گرفته شده است.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، ایالات متحده اگرچه در مسیر پروژه موسوم به «انقلاب ملی»، که اسرائیل آن را پیش می‌برد، مانع تراشی آشکاری نمی‌کند، ولی موافق صد درصد این پروژه نیز نیست. این رویکرد کمابیش درباره قدرت‌های اروپایی نیز صدق می‌کند که با وجود همسویی‌های کلی با آلترناتیو اسرائیل، موافق صد درصد آن نیستند.

در چنین زمینه‌ای بود که مارکو روبیو، وزیر خارجه آمریکا، درباره جایگزینی احتمالی ولی فقیه جنایتکار اظهار داشت که امید دارد بتوان در درون ساختار موجود افرادی را یافت که مسئولیت مدیریت یک دوره گذار را بر عهده بگیرند. او در این باره چنین گفت:

"در درون ساختارهای موجود، افرادی را پیدا کرد که امکان حرکت به طرف نوعی گذار را فراهم کنند."^{۱۴}

پروژه‌ی موسوم به «انقلاب ملی» طرحی عمیقاً ارتجاعی و در تقابل با منافع تاریخی طبقه‌ی کارگر است. این پروژه می‌کوشد تضاد بنیادین کار و سرمایه را در پوشش «وحدت ملی» و نجات‌طلبی ناسیونالیستی پنهان کند و کارگران را از هویت و آگاهی طبقاتی‌شان تهی سازد. در چنین چارچوبی، کارگران نه به عنوان نیروی مستقل و تاریخ‌ساز، بلکه به مثابه توده‌ای منفعل و پراکنده بازتعریف می‌شوند؛ توده‌ای که به‌جای سازمان‌یابی بر پایه‌ی منافع طبقاتی خود، در انتظار منجی و آلترناتیوی از درون نظم بورژوازی، آن هم از درون هارترین گرایش‌های بورژوازی جهانی، ایستاده است. بدین‌سان، هدف نهایی این پروژه تضعیف ظرفیت سازمان‌یافته‌ی پرولتاریا و جلوگیری از ایفای نقش مستقل آن به عنوان یک طبقه‌ی اجتماعی در صحنه‌ی مبارزه‌ی تاریخی است.

تاریخ‌سازی بورژوازی در تقابل با سنت مبارزه طبقاتی

در سنت مبارزاتی طبقه‌ی کارگر، هرگاه کارگران از موضع مستقل و طبقاتی خود ابتکار عمل را به دست می‌گیرند، مبارزه از سطحی محدود و پراکنده فراتر رفته و خصلتی اجتماعی پیدا می‌کند. در این وضعیت، مرز میان کارخانه، محل کار، محله، خیابان و فضای عمومی درهم می‌ریزد؛ خیابان و محله در پیوند با محیط کار به فضاهایی برای بحث، گفت‌وگو و حتی جدل سیاسی بدل می‌شوند و این فضاها به تدریج کارکرد مجامع عمومی و اراده‌ی جمعی را به خود می‌گیرند.

این دگرگونی صرفاً گسترش صحنه‌ی اعتراض نیست، بلکه بیان عینی خودسازمان‌یابی طبقاتی است. در چنین شرایطی، نوعی آگاهی جمعی در بطن تجربه‌ی مشترک مبارزه شکل می‌گیرد؛ آگاهی‌ای که بر استقلال طبقاتی و اتکای کارگران به نیروی خود استوار است. این فرایند، معترضان را قادر می‌سازد مبارزه‌ی خویش را نه به صورت واکنشی، مقطعی و انفجاری، بلکه آگاهانه، پیوسته و با افقی روشن‌تر ادامه دهند.

در تداوم این روند، هر گام در جهت تثبیت خودسازمان‌یابی و تعمیق آگاهی طبقاتی، به رادیکال‌تر شدن مبارزه‌ی طبقاتی می‌انجامد. زیرا مبارزه‌ای که بر زمین مستقل طبقاتی ایستاده است، ناگزیر از سطح مطالبات جزئی فراتر می‌رود و کلیت مناسبات سرمایه‌دارانه و دولت آن را به چالش می‌کشد.

در مقابل، در سنت بورژوازی، مبارزه نه بر بستر بحث و گفت‌وگوی جمعی و جدل سیاسی علنی، بلکه بر فردیت، رقابت، دسیسه، نیرنگ و تبلیغات دروغین استوار است. در این چارچوب، کنش سیاسی به جای آن که بیان اراده‌ی مستقیم و متشکل توده‌ها باشد، به صحنه‌ای برای رقابت چهره‌ها و پروژه‌های از پیش طراحی شده بدل می‌شود.

«شخصیت‌های» برآمده از این سنت بخصوص چهره‌های جناح راست آن، ساخته و پرداخته‌ی سازوکارهای قدرت هستند؛ چهره‌هایی که با اتکا به شبکه‌های رسانه‌ای، نهادهای اطلاعاتی و امنیتی، و در چهارچوب منافع امپریالیستی برجسته می‌شوند. دستگاه عظیم تبلیغاتی و رسانه‌ای بورژوازی در تبدیل این افراد به «نمایندگان مردم» یا «رهبران مبارزه» نقش محوری ایفا می‌کنند و سرمایه و منابع مالی سهم تعیین‌کننده‌ای در برجسته‌سازی و مشروعیت‌بخشی به آنان دارد.

بدین ترتیب، مبارزه در سنت بورژوازی از سطح مشارکت مستقیم و آگاهانه‌ی جمعی جدا شده و به عرصه‌ی بازتولید مناسبات قدرت در شکلی دیگر تقلیل می‌یابد. در ادامه، بررسی نمونه‌ی مشخص اخیر، ساز و کار این نوع برجسته‌سازی و کارکرد سیاسی آن را روشن‌تر می‌کند.

پسر دژخیم پهلوی قبلاً ادعا می‌کرد که ۵۰ هزار تن از نیروهای نظامی به او اعلام وفاداری کرده‌اند و در جریان اعتراضات و خیزش‌ها از صفوف رژیم فاصله خواهند گرفت. او حتی پا را فراتر گذاشته و مدعی می‌شد که همان سپاهی که در جنگ از ملت خود دفاع کرد، بر روی هم و وطن خود شلیک نخواهد کرد:

"این سپاه که در جنگ از ملت خود حفاظت کرد بر روی هم میهن خود شلیک نخواهد کرد."^{۱۵}

به عبارت بهتر، او تلاش می‌کرد با بخشی از بدنه‌ی بورژوازی اسلامی به توافق برسد، حتی در میان سلطنت‌طلبان به دلایل مختلف منفور شده بود؛ فراخوان‌هایش جدی گرفته نمی‌شد و در تظاهرات سلطنت‌طلبان در خارج کشور، حداکثر چند ده نفر شرکت می‌کردند. بیان این که فرزند دژخیم پهلوی (رضا پهلوی) نماینده‌ی قدرت اسرائیل است، صرفاً یک ادعا نیست؛ برای روشن‌تر شدن موضوع، اجازه دهید کمی به این پروژه نگاهی بیندازیم.

از خود اسرائیل شروع می‌کنیم: روزنامه‌ی **هاآرتص** در ۳ اکتبر ۲۰۲۵ گزارشی تحقیقی بر مبنای همکاری با مرکز پژوهشی «سیتزن لب»^{۱۶} منتشر کرد که در آن به بررسی یک عملیات آنلاین پرداخته شده است. این گزارش نشان می‌دهد چگونه پیش و در حین حملات هوایی اسرائیل به ایران، این کشور از حساب‌های جعلی و محتوای تولید شده با هوش مصنوعی برای تقویت تصویر رضا پهلوی و تبلیغ بازگشت نظام سلطنتی در ایران استفاده می‌کرده است.^{۱۷}

روزنامه‌ی فیگارو گزارش می‌دهد که پس از جنگ دوازده روزه میان اسرائیل و ایران، یک کارزار آنلاین سازمان‌یافته علیه ایران به راه افتاده است که همچنان فعال بوده و توسط

^{۱۵} فرزند دژخیم پهلوی.

^{۱۶} «سیتزن لب» یک مرکز پژوهشی وابسته به دانشگاه تورنتو است که در زمینه‌ی امنیت سایبری، نظارت دیجیتال و عملیات نفوذ آنلاین فعالیت پژوهشی انجام می‌دهد.

^{۱۷} هاآرتص.

اسرائیل هدایت می‌شود. پژوهشگران می‌گویند این کارزار بر شبکه‌ای از حساب‌های جعلی و محتوای دست‌کاری شده یا تولید شده با هوش مصنوعی تکیه دارد و هدف آن برجسته‌سازی چهره رضا پهلوی و مشروعیت بخشی به پروژه‌ی سلطنتی او است.

روش کارزار مبتنی بر هماهنگی گسترده و بازنشر پیام‌ها با هشتگ‌های یکسان است تا اوج‌های مصنوعی ایجاد شود و محتواها فارغ از استقبال واقعی کاربران، در صدر جریان‌های شبکه‌های اجتماعی قرار گیرند. بر اساس آمار منتشر شده، مجموعاً ۱/۷ میلیارد «لایک» در این کارزار ثبت شده است.^{۱۸}

مایک پمپئو، رئیس پیشین سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) و وزیر پیشین امور خارجه‌ی ایالات متحده، که به‌واسطه‌ی مسئولیت‌هایش آشنایی گسترده‌ای با مسائل اطلاعاتی و امنیتی دارد، در تاریخ ۱۳ دی ماه ۱۴۰۴ درباره‌ی حضور مأموران موساد در ایران چنین اظهار نظر کرد:

"رژیم ایران در بحران است. آوردن مزدوران آخرین و بهترین امید آن است. شورش در ده‌ها شهر و بسیج تحت محاصره، مشهد، تهران، زاهدان. ایستگاه بعدی: بلوچستان. سال نو را به هر ایرانی‌ای که در خیابان‌هاست تبریک می‌گویم. و همچنین به هر مأمور موساد که کنارشان قدم می‌زند."^{۱۹}

^{۱۸} فیگارو.

^{۱۹} مایک پمپئو.

در ۱۴ دی ماه ۱۴۰۴، روزنامه‌ی اورشلیم پست ضمن بازتاب اظهارات مایک پمپئو، به مواضع منتسب به موساد درباره‌ی اعتراضات ایران نیز پرداخت. این روزنامه گزارش داد که موساد اعلام کرده است نه تنها از راه دور از معترضان حمایت می‌کند، بلکه در میدان اعتراضات نیز حضور دارد. این گزارش با چنین عباراتی منتشر شد:

"روز دوشنبه، موساد در یک پست شبکه‌ی اجتماعی به زبان فارسی، معترضان ضد رژیم را تشویق کرد. موساد نوشت: «با هم به خیابان‌ها بروید. زمان آن فرا رسیده است.» و افزود که مأموران موساد «نه تنها از دور و به صورت گفتاری، بلکه در میدان نیز با معترضان همراه هستند.»^{۲۰}

در مصاحبه‌ای با کانال ۱۳ اسرائیل، مصاحبه‌کننده با اشاره به وعده‌های دونالد ترامپ، درباره‌ی حمایت از معترضان ایرانی، این پرسش را مطرح کرد که ایرانی‌ها به خیابان‌ها آمدند اما کمکی به آن‌ها نرسید؛ آیا دولت ترامپ در جریان این خیزش، فرصت تغییر رژیم را از دست داده است؟ مایک پمپئو این برداشت را رد کرد و در پاسخ گفت:

"نه، من این‌طور فکر نمی‌کنم. کمک آمده... کمک زیادی آمده است. ممکن است همه‌ی آن را نبینیم... ممکن است از همه‌ی آن آگاه نباشیم، اما ایالات متحده فعالانه در تلاش برای کمک به آن‌ها است."^{۲۱}

^{۲۰} اورشلیم پست.

^{۲۱} کانال ۱۳ اسرائیل.

کلنل لارنس ویلکرسون، افسر بازنشسته ارتش آمریکا، رئیس سابق ستاد کالین پاول (وزیر امور خارجه آمریکا در دوره جورج بوش پسر) حوادث اخیر ایران و نقش امپریالیستهای غربی را با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مقایسه میکند. اگر چه مقایسه او اشتباه است ولی تاکید او بر نقش موساد با کمک «سی آی ای» و «ام آی ۶» با توجه به دیگر اظهارات که قبلا مشاهده کردیم قابل تامل است.^{۲۲}

همان طور که برای بورژوازی اسلامی، ولی فقیه نقش «سایه‌ی خدا» را دارد، برای بورژوازی «کراواتی» هم شاه همین نقش را دارد. حتی بخشی از مسیحیت و کلیسا نیز به این هم‌نوایی پیوسته‌اند تا نشان دهند فرزند دژخیم پهلوی «انتخاب خدا» است. **کامیل نوایی**، کشیش و واعظ ارشد کلیسای ایرانیان در سانی‌ویل، کالیفرنیا، که جلسات مذهبی و تعلیمات انجیل برگزار می‌کند، گفته است: «رضا پهلوی انتخاب خدا است.»^{۲۳} این نمونه نشان می‌دهد که مذهب و ایدئولوژی، فارغ از نوع آن‌ها، چگونه در خدمت تحکیم قدرت بورژوایی قرار می‌گیرند و همراه با ابزارهای رسانه‌ای به عنوان تبلیغ پیش برده می‌شوند. هدف از این کار، تحکیم سلطه‌ی طبقاتی و بازتولید مناسبات استثمارگرانه است.

بررسیهای متفاوتی در رابطه با مطرح کردن فرزند دژخیم پهلوی به عنوان آلترناتیو انجام شده و گمانه‌زنیهایی است مبنی بر اینکه بی بی سی ۱۰۰ درصد و ایران انترنشنال ۴۰۰ درصد در نقش فرزند دژخیم پهلوی اغراق کرده‌اند و یا او را بیشتر مطرح کرده‌اند.

^{۲۲} کلنل لارنس ویلکرسون.

^{۲۳} کشیش کامیل نوایی.

یکی از رویدادهایی که در روند برجسته‌سازی رضا پهلوی نقش قابل توجهی ایفا کرد، حضور او در کنفرانس امنیتی مونیخ و سپس سخنرانی‌اش برای هوادارانش در این شهر بود. دعوت از فرزند دژخیم پهلوی به این کنفرانس و به ویژه برگزاری گردهمایی‌ای گسترده با تمهیدات امنیتی ویژه، از جمله استفاده از خودروی ضد گلوله، سخنرانی از پشت شیشه‌ی محافظ (ضد گلوله) و سازمان‌دهی جمعیتی از ایرانیان و غیر ایرانیان برای پر کردن محل تجمع، بیانگر آن بود که سلطنت طلبان قادر به سازماندهی چنین گردهمایی نیستند بلکه از پشتوانه‌ی سازمان‌یافته و منابع قابل توجهی برخوردار هستند که نشانه آن است که از حمایت قدرت بزرگی برخوردار هستند.

افزون بر این، پوشش رسانه‌ای و تبلیغات شهری نیز به این برجسته‌سازی دامن زد. برای نمونه، روزنامه‌ی «زوددویچه تسایتونگ»، یکی از پرتیراژترین روزنامه‌های آلمان، آگهی مربوط به این گردهمایی را در نمایشگرهای ایستگاه‌های اتوبوس و متروی شهر منتشر کرده بود. بدیهی است که چنین سطحی از تبلیغات در فضای عمومی شهری، مستلزم هزینه‌های مالی و هماهنگی‌های اداری گسترده است. مجموعه‌ی این عوامل - از تمهیدات امنیتی تا تبلیغات رسانه‌ای - نشان می‌دهد که این رویداد در چارچوبی فراتر از یک تجمع عادی اپوزیسیونی سازمان‌دهی شده بود. متن تبلیغ چنین بود:

"قرار است در ۱۴ فوریه یک تجمع بزرگ علیه رژیم ایران در مونیخ برگزار شود. همچنین پسر شاه سابق، که هم‌زمان با کنفرانس امنیتی مونیخ در این شهر حضور خواهد داشت، به شرکت در این اعتراض فراخوان داده است."

اظهارات مقامات آمریکایی و اسرائیلی درباره‌ی حضور موساد در ایران آن چنان صریح بیان شد که بازتاب آن صرفاً به رسانه‌های رسمی محدود نماند و در میان فعالان سیاسی چپگرا نیز واکنش برانگیخت. در همین چارچوب، بهروز فراهانی، فعال چپگرای ایرانی، در گفت‌وگویی تلویزیونی با بی‌بی‌سی به این مسئله پرداخت و نسبت به پیامدهای چنین اظهاراتی موضع‌گیری کرد. او در این مصاحبه چنین گفت:

"افسرهای سابق موساد به نمایندگی از طرف موساد می‌آیند و اعلام می‌کنند که ما در ایران مأمور داریم و داریم کار می‌کنیم و کمک می‌کنیم. وقتی شما این را قاطی می‌کنید با پیام رضا پهلوی که می‌گوید شما مبارزه بکنید، کمک دارد می‌رسد، اسرائیلی‌ها هم دارند این را می‌گویند، این فرستادن جوان‌ها به کجاست؟"^{۲۴}

با وجود توضیحاتی که پیش‌تر ارائه شد، بخشی از چپ‌گرایان و همچنین مجاهدین چنین القا می‌کنند که در پسِ پروژه‌ی پهلوی، خودِ بورژوازی اسلامی قرار دارد. استدلال آنان این است که این پروژه تهدیدی جدی برای ساختار قدرت موجود محسوب نمی‌شود. به زعم آنان، این پروژه بیش از آن که بدیلی واقعی برای نظم حاکم باشد، ابزاری برای منحرف کردن مسیر مبارزه و مهار ظرفیت‌های انقلابی جامعه است. بر اساس این برداشت، حاکمیت برای تضعیف نیروهای انقلابی و مترقی، به حاشیه راندن روند انقلاب و در نهایت تضمین تداوم سلطه‌ی خود، به برجسته‌سازی پروژه‌ی پهلوی میدان داده یا آن را به طور مستقیم و غیرمستقیم تقویت کرده است.

^{۲۴} بی‌بی‌سی.

چپ سرمایه

ما بارها تأکید کرده‌ایم که رویکرد چپگرایان در سال ۱۳۵۷ نه صرفاً از سر ناآگاهی یا خطا، بلکه محصول منطقی موقعیت و ماهیت طبقاتی آنان بود. چپگرایان با شم طبقاتی در تحکیم بورژوازی اسلامی نقش ایفا کردند و درک «ضد امپریالیستی» امام خود را ستودند. مسئله این بود که افق آنان نه نفی کلیت سرمایه‌داری، چیزی که برایشان امکان پذیر نبود، بلکه جا به جایی یک شکل از حاکمیت بورژوایی با شکلی دیگر بود. آنان مخالف سرمایه‌داری به مثابه یک مناسبات اجتماعی نبودند و نمی‌توانستند باشند بلکه مخالفت‌شان متوجه بورژوازی شاهنشاهی بود.

همین منطق را امروز نیز می‌توان مشاهده کرد: مخالفت نه با کلیت نظام سرمایه‌داری و تمامی جناح‌های بورژوازی، بلکه صرفاً با جمهوری اسلامی؛ یعنی یکی از اشکال حاکمیت بورژوازی در ایران است، آنچه ما آن را بورژوازی اسلامی می‌نامیم. حال آن که بورژوازی در قدرت تنها یکی از اشکال ممکن سلطه‌ی طبقاتی سرمایه است و دیگر اشکال بورژوازی، حتی زمانی که در اپوزیسیون قرار دارند، همچنان بخشی از بورژوازی همان جامعه و حامل همان مناسبات سرمایه‌داری هستند.

در مقابل، در همان سال ۱۳۵۷، کمونیست‌های چپ با اتکا به تعلق خود به اردوی پرولتاریا و با چشم‌اندازی اترناسیونالیستی، کوشیدند شرایط را بر پایه‌ی تضاد کار و سرمایه تحلیل کنند و در برابر اسطوره‌سازی از روحانیت بایستند. از منظر کمونیست‌های چپ، تمامی

جناح‌های بورژوازی، صرف نظر از ریتوریک مذهبی، ملی، لیبرالی یا حتی «چپ‌گرایانه» ارتجاعی هستند، زیرا در چارچوب حفظ و بازتولید مناسبات سرمایه‌داری عمل می‌کنند. از این رو، مبارزه‌ی واقعی ضد امپریالیستی نه صرفاً مبارزه علیه «امپریالیست‌های غربی»، بلکه مبارزه علیه بورژوازی در هر شکل آن، از جمله علیه بورژوازی خودی است؛ چرا که در عصر امپریالیسم، همه‌ی دولت‌ها در شبکه‌ی نظام سرمایه‌داری جهانی و روند انباشت جهانی سرمایه ادغام شده‌اند و تضاد بنیادی همچنان میان کار و سرمایه باقی می‌ماند.

چپ‌گرایان ایرانی معتقد هستند که از سال ۱۳۹۶ در ایران شرایط انقلابی حاکم است و با سر دادن شعار «پیش به سوی انقلاب» می‌کوشند طبقه کارگر را به پیوستن به این اعتراضات فراخوانند تا طبقه کارگر از طریق یک اعتصاب عمومی سیاسی سراسری و قیام، رژیم را سرنگون کند. به بیان روشن‌تر، در این نگرش، طبقه‌ی کارگر باید مبارزه‌ی مستقل خود را کنار بگذارد و به سیاهی لشکر مبارزات دموکراسی خواهانه و ضد دیکتاتوری بدل شود. آنها همچنین معتقد هستند که قتل عام انجام گرفته توسط طبقه‌ی حاکم تلاشی برای سد کردن برآمد انقلابی بود:

"پیامش رو به جامعه ایران بود که با این برآمد توده‌ای محتمل می‌دید در تداوم خود به اعتصاب سیاسی و سراسری کارگران و سایر بخش‌های جامعه در مقیاس ده‌ها میلیونی به رهبری و هدایت این طبقه بکشد و نتیجتاً موانع سر راه انقلاب که تا کنون این خیزش‌ها برغم جانفشانی قادر به برچیدن آن نبودند، به آندرجه از آمادگی برسد همه را در کمترین زمان ممکن جارو بزنند. به این اعتبار جهت سد

راه پیشروی و رفتن جامعه به چنین مسیری در هفته ها و ماه های آینده بسرعت وارد عمل شد تا آنرا از پیمودن چنین مسیری باز دارد.^{۲۵۱۱}

صرف نظر از ارزیابی ماهیت طبقاتی اعتراضات ۱۴۰۴، واقعیت آن است که بخش عمده‌ی نیروی شرکت کننده در این اعتراضات را جوانان و حتی نوجوانان تشکیل می دادند و طبقه‌ی کارگر به مثابه یک طبقه‌ی اجتماعی متشکل و با مطالبات مستقل، مطلقاً وارد صحنه نشد. حضور پراکنده‌ی برخی کارگران به عنوان افراد متمیزه، تغییری در این واقعیت ایجاد نمی کند و ماهیت مسئله را دگرگون نمی سازد. نکته‌ی قابل توجه آن است که خود چپگرایان نیز نسبت به این وضعیت واکنش نشان دادند. آنان با گلایه و حتی شگفتی از «سکوت» کارگران در اعتراضات دی ماه ۱۴۰۴ سخن گفتند و این غیبت را به مثابه یک «شکاف تاریخی» توصیف کردند. بر همین اساس، پرسش خود را چنین طرح کردند:

"یک غیبت معنادار بیش از همه پرسش برانگیز شده است: چرا بخش های مهمی از طبقه کارگر، به ویژه کارگران صنعتی و نفتی که پیش از این در خط مقدم اعتصابات اقتصادی و صنفی بودند، اکنون در سطحی محدود، پراکنده یا منفعل ظاهر شده اند؟"^{۲۶۱۱}

اگر از بزرگ‌نمایی و عوام‌فریبی بخشی از چپ‌گرایان در توصیف این اعتراضات به عنوان «جنبشی میلیونی» بگذریم، ادعایی که حتی دستگاه تبلیغاتی بورژوازی نیز آن را مطرح

^{۲۵} کشتار هزاران نفر تلاشی برای سد کردن برآمد انقلابی!

^{۲۶} سکوت کارگران در خیزش دیماه ۱۴۰۴ شکافی تاریخی.

نکردند، همچنان می‌توان دید که آنان طبقه‌ی کارگر را مورد خطاب و حتی مواخذه قرار می‌دهند که چرا در کارخانه‌ها، ادارات، مدارس و دیگر محیط‌های کار، اعتصابی در حمایت از این «جنبش میلیونی» شکل نگرفت. برای چپ سرمایه، که معتقد است از سال ۱۳۹۶ شرایطی انقلابی در ایران حاکم بوده، قابل باور نیست که چرا کارگران وارد میدان نشدند. از نگاه آنان، این پرسش اساسی است که چرا طبقه‌ی کارگر در موضع ناظر این رویدادها باقی ماند. از همین رو، با شگفتی می‌پرسند چرا حضور فعالان کارگری در این اعتراضات غایب بوده است:

"حقیقتاً جای فعالین کارگری سرشناس هم چون اسماعیل بخشی، رضا شهابی، محمود صالحی و هزاران همفکر آنها در سایر جنبش‌های اجتماعی در این خیزش خیابانی مردم تحول‌خواه خالی است؛ این چهره‌های سرشناس طبقه کارگر که هم تجربه سازمان‌دهی و اعتصاب و تجربه زندان و شکنجه و هم چنین تحمل فقر و فلاکت اقتصادی را دارند و چهره‌های محبوب طبقه کارگر ایران، اکنون است که صدایشان باید رد صف میلیونی معترضین و اعتصاب کارخانه‌ها و ادارات و دانشگاه‌ها و مدارس شنیده شود. اگر این فعالین در صف مقدم این جنبش میلیونی کنونی خیابانی قرار گیرند شور و شوق بی‌سابقه‌ای در ای جنبش خیابانی به وجود می‌آورند."^{۲۷}

^{۲۷} جای فعالین جنبش کارگری سرشناس در خیزش اخیر مردم خالی است!

اگر از فعالین چپ سرمایه بگذریم و ببینیم کلام رادیکالترین^{۲۸} جریانات چپ سرمایه در رابطه با اعتراضات اخیر چه موضعی داشتند. در اعتراضات دی ماه ۱۴۰۴ اگر از شعارهای ارتجاعی و حمایت از فرزند دژخیم پهلوی بگذریم، در بهترین حالت شعارها یا خواسته‌های ضد دیکتاتوری مطرح شد، نه شعارها و مطالبات طبقاتی.

با این حال، «شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست»^{۲۹} قتل عام صورت گرفته را بیانگر مقاومت گسترده‌ی کارگران و زحمتکشان در برابر دستبرد به سفره‌شان ارزیابی می‌کند؛ تحلیلی که بر پیش فرض آنان مبنی بر حاکم بودن شرایط انقلابی از سال ۱۳۹۶ استوار است. در این چارچوب، با عوامفریبی تمام، اعتراضات جاری به مثابه خیزشی علیه فقر و علیه نظام اقتصادی، یعنی سرمایه‌داری، قلمداد می‌شود.

آنان مدعی‌اند که ترامپ و رضا پهلوی در دامی افتادند که سپاه پاسداران برایشان گسترده بود. این روایت یادآور همان الگوی عملکردی چپ‌گرایان در سال ۱۳۵۷ است: ابتدا حمایت از یک جناح بورژوایی، یعنی بورژوازی اسلامی، و سپس، زمانی که حمایتشان از خمینی جلاد پایان یافت، طرح این ادعا که «انقلاب دزدیده شد». امروز نیز ادعا می‌کنند که رضا پهلوی برای ربودن خیزشی که علیه فقر و علیه نظام اقتصادی یعنی سرمایه‌داری

^{۲۸} در ادبیات کمونیست‌های چپ، «چپ سرمایه کلام رادیکال» به آن بخشی از چپ اطلاق می‌شود که در ادبیات و تبلیغات خود از مفاهیمی رادیکال چون انقلاب اجتماعی، مخالفت با سرمایه‌داری، طبقه‌ی کارگر، کمونیسم و غیره استفاده می‌کند، اما در عمل، عملکردش در راستای تداوم مناسبات سرمایه‌داری و بازتولید نظام کار مزدی قرار دارد.

^{۲۹} «شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست» متشکل از شش جریان است که کلام رادیکال‌ترین جریانات چپ سرمایه را در فضای سیاسی ایران تشکیل می‌دهند و نوعی اتحاد عمل میان خود شکل داده‌اند.

شکل گرفته، وارد میدان شده است؛ گویی هر سرکوب و هر کشتاری الزاماً نشانه‌ی تعمیق یک مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری است.

نکته‌ی قابل تأمل در این موضع‌گیری چپ‌گرایان آن است که با وجود اشاره خودشان به اظهارات رضا پهلوی، ترامپ، تئانیاهو و پمپئو درباره‌ی حضور عوامل موساد در تظاهرات خیابانی، مسئولیت کشتار دی ماه به باور آنها به طور کامل متوجه رژیم اسلامی دانسته می‌شود. به بیان دیگر، به باور چپ سرمایه، تنها یکی از گرایش‌های بورژوازی، یعنی بورژوازی اسلامی «تماماً» مسئول قلمداد می‌شود، نه تمامی گرایش‌های بورژوازی که در وجود آوردن شرایط برای این قتل‌عام دخیل بودند. این در حالی است که کمونیست‌های چپ همواره تأکید کرده‌اند که در جنایاتی چون قتل‌عام و نسل‌کشی آشویتس، نه فقط بورژوازی نازیست، بلکه بورژوازی دموکرات نیز شریک بوده‌اند. برخلاف چپ سرمایه در حال ایجاد مصونیت از دیگر گرایش‌های بورژوازی است، در این جنایت، مسئولیت تنها بر عهده‌ی بورژوازی کثیف اسلامی نیست؛ بلکه امپریالیست‌های غربی، از طریق نیروهای نیابتی خود، سلطنت‌طلبان، نیروهای سیاه، ماجراجویان و گرایش‌های راست و چپ سرمایه، نیز در آن سهیم هستند. امیدواریم این نقل‌قول طولانی برای خواننده خسته کننده نباشد.

چپ‌گرایان کلام‌رادیکال^{۳۰} با چنین ادبیاتی به عوام‌فریبی می‌پردازند:

^{۳۰} در ادبیات کمونیست‌های چپ، «چپ سرمایه کلام‌رادیکال» به آن بخشی از چپ اطلاق می‌شود که در ادبیات و تبلیغات خود از مفاهیمی رادیکال چون انقلاب اجتماعی، مخالفت با سرمایه‌داری، طبقه‌ی کارگر، کمونیسم و غیره استفاده می‌کند، اما در عمل، عملکردش در راستای تداوم مناسبات سرمایه‌داری و بازتولید نظام کار مزدی قرار دارد.

"برای رژیم اسلامی قابل پیش بینی بود که دستبرد به سفره دهها میلیون کارگر و زحمتکش با مقاومت گسترده کارگران و زحمتکشان روبرو خواهد شد. ارگانهای سرکوب از پیش برای کشتار مردم آماده بودند. نهادهای امنیتی برای توجیح سرکوب برنامه ریزی شده اشان پیشاپیش دامن زدن به نارضایتی و اعتراضات مردم را به اسرائیل نسبت می دادند. رضا پهلوی برای ربودن خیزشی که اهداف ضد فقرش علیه سیستم اقتصادی همه آلترناتیوهای سلطنتی و جمهوری لیبرالی است وارد ماجرا شد و فراخوان داد تا در یازدهمین و دوازدهمین روز خیزش، پنجشنبه و جمعه ۱۸ و ۱۹ دیماه، مردم بشکل سراسری به خیابان بیابند، در خیابانها بمانند و مراکز قدرت را تسخیر کنند. در تکمیل این فراخوان، ترامپ نیز سران رژیم را با تهدید از سرکوب تظاهرکنندگان بر حذر داشت و به مردم وعده داد که «کمک در راه است». ترامپ و و رضا پهلوی در همان دامی افتادند که سپاه پاسداران برایشان پهن کرده بود. آدمکشان رژیم روانه خیابانها شدند و تحت عنوان ادامه جنگ دوازده روزه و مقابله با عوامل اسرائیل هزاران نفر را به قتل رسانند. با آنکه رضا پهلوی، ترامپ، نتانیاهو و پمپئو که ادعا کرد عوامل موساد در تظاهرات خیابانی فعالند، نقش مخربی در خیزش ضد فقر مردم ایران داشتند، اما مسئولیت کشتار مردم در دیماه تماما با رژیم اسلامی است.^{۳۱}

اظهارات چپ گرایان نشان می دهد که همان گونه که در سال ۱۳۵۷ به عنوان سیاهی لشکر گرایش های راست سرمایه عمل کردند و در خدمت سکوی پرش ارتجاعی ترین جناح

^{۳۱} شورای همکاری.

بورژوازی، یعنی بورژوازی اسلامی، قرار گرفتند، امروز نیز همان رویکرد را تکرار می کنند. برخلاف ادبیات و کلام رادیکال شان، در عمل نقش سیاهی لشکر ارتجاعی ترین گرایش بورژوازی را ایفا می کنند، چرا که دشمن مشترکشان، یکی از گرایشات بورژوازی یعنی بورژوازی کثیف اسلامی است نه سرمایه داری یا تمامی گرایشات بورژوازی.

همان طور که در سال ۱۳۵۷، در برابر هذیان گویی های چپ سرمایه که از مرتجعی چون خمینی چهره ای «مدافع ستم دیدگان» ساخته و روحانیت را «ضدامپریالیست» معرفی می کرد، کمونیست های چپ در همان بهمن ۱۳۵۷ تصریح کردند که خمینی مترقی تر از ملکه ی انگلستان یا امپراتور بوکاسا نیست.^{۳۲} کمونیست های چپ به روشنی اعلام کردند که پرولتاریا باید استقلال طبقاتی خود را حفظ کند و نباید در جنبش های مردمی و بین طبقاتی حل شود. این سنت کمونیست چپ تا امروز ادامه یافته و همان سنت کمونیست چپ همچنان بر مواضع مستقل پرولتری پافشاری می کند: پرولتاریا نه تنها نباید به سیاهی لشکر دیگر جنبش ها بدل شود، بلکه باید با صف بندی مستقل و خود آگاه، از «طبقه در خود» به سوی شکل گیری «طبقه ای برای خود» حرکت کند و ظرفیت های طبقاتی خود را توسعه دهد.

^{۳۲} بهمن ۱۳۵۷ زمانیکه انترناسیونالیست ها اعلام کردند خمینی مترقی تر از ملکه انگلستان و یا امپراتور اول بوکاسا نیست.

تشدید مبارزه طبقاتی تنها افق

نه خدا، نه شاه، نه قهرمان

ناجی و رهاننده‌ای در کار نیست؛ نه خدا، نه شاه و نه هیچ قهرمانی. رهایی کارگران تنها به دست خود کارگران امکان‌پذیر است. طبقه‌ی کارگر در مبارزات خود نمی‌تواند به نیروی بیرون از خویش تکیه کند، بلکه تنها اتکای واقعی‌اش قدرت سازمان‌یافته‌ی طبقاتی خویش است. هرگاه کارگران دچار استیصال شوند، هویت طبقاتی خود را از دست بدهند و در انتظار «ناجی» بمانند، آن نیروی تحول‌ساز یعنی مبارزه‌ی طبقاتی، تهی از معنا می‌شود و میدان برای پیشبرد پروژه‌های بورژوازی فراهم می‌گردد. نفی اتکای مستقل طبقاتی، عملاً به معنای واگذاری سرنوشت به جناح‌های مختلف سرمایه است.

در چنین فضایی بود که پس از اعتراضات دی ماه، یکی از خبرنگاران خارجی با شهروندی در تهران گفتگو کرد. در آن مصاحبه، فرد مورد گفتگو در پاسخ به پرسش خبرنگار اظهار داشت که آنان منتظر «اتفاق بزرگی» بودند که نجاتشان دهد، اما هیچ اتفاقی نیفتاد. او چنین گفت:

"همه ما منتظر اتفاق بزرگی بودیم که ما را نجات دهد، اما هیچ اتفاقی نیفتاد."^{۳۳}

هم زنجیران!

طبقه‌ی کارگر ایران، به عنوان گردانی از طبقه‌ی کارگر جهانی، یکی از متمرکزترین و باتجربه‌ترین طبقات کارگر در خاورمیانه است و در حافظه‌ی تاریخی خود نبردهای مهمی

^{۳۳} فاینشال تایمز.

را، به ویژه در سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸، ثبت کرده است. رجوع به این تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که پیشروی واقعی تنها از مسیر استقلال طبقاتی و حرکت از زمین تضاد کار و سرمایه ممکن است، نه از طریق اتکا به جناح‌های مختلف بورژوازی.

این استقلال به معنای سازمان‌یابی آگاهانه و متکی بر نیروی خودِ کارگران است؛ سازمان‌یابی‌ای که بر تصمیم‌گیری جمعی، شفاف و از پایین استوار باشد. کمیته‌های کارخانه، کمیته‌های اعتصاب، کمیته‌های محلات، مجامع عمومی و دیگر نهادهای منتخب مبارزاتی می‌توانند ابزارهای مؤثری برای هماهنگی اعتراضات، گسترش آن‌ها و جلوگیری از مصادره‌ی مبارزات توسط نیروهای بورژوازی باشند. تنها از دل چنین ساختارهایی است که اعتراضات پراکنده می‌توانند به جنبشی هماهنگ، خودآگاه و قدرتمند بدل شوند.

حفظ این استقلال طبقاتی شرط آن است که پرولتاریا بتواند نقش تاریخی خود را ایفا کند؛ یعنی نه در جنبش‌های بین طبقاتی حل شود و نه به ابزار رقابت جناح‌های مختلف سرمایه بدل گردد، بلکه با اتکا به هم طبقه‌ای‌های خود در سراسر جهان، مبارزه‌ای در راستای منافع واقعی کارگران پیش ببرد.

از افق کمونیست چپ، هر «پیروزی»‌ای که به بهای از دست دادن استقلال طبقاتی پرولتاریا به دست آید، در ذات خود شکست است. معیار پیشروی نه دستاوردهای مقطعی، بلکه ارتقای آگاهی طبقاتی، گسترش سازمان‌یابی از پایین به دست خود کارگران و حفظ افق انقلابی است. بدون تعمیق این مؤلفه‌ها، هر دستاوردی در چارچوب نظم سرمایه مستحیل شده و در نهایت در خدمت بازتولید همان نظم قرار خواهد گرفت.

وظیفه‌ی کمونیست‌ها و انترناسیونالیست‌ها دنباله‌روی منفعل از حوادث اجتماعی نیست، بلکه دفاع از برنامه‌ی کمونیستی و افق مستقل پرولتری در دل اعتراضات و مبارزات جاری است. آنان باید با رجوع به حافظه‌ی تاریخی نبردهای پرولتری، نقش قطب‌نمای مبارزه‌ی طبقاتی را ایفا کنند و مرز خود را با تمامی گرایش‌های بورژوازی حفظ نمایند.

قدرت واقعی طبقه‌ی کارگر صرفاً در ایجاد وقفه در روند انباشت سرمایه یا حتی در برانداختن دیکتاتورها خلاصه نمی‌شود. این‌ها می‌توانند لحظاتی از کشمکش اجتماعی باشند، اما جوهر قدرت پرولتاریا در آن است که به مثابه یک طبقه‌ی اجتماعی آگاه به نقش تاریخی خود ظاهر شود. مسئله‌ی اساسی آن است که این طبقه، به واسطه‌ی جایگاهش در مناسبات تولید سرمایه‌داری، از نظر تاریخی با چه وظیفه‌ای روبه‌روست. بحث بر سر این است که پرولتاریا، بنا بر موقعیت عینی خود، ناگزیر از انجام چه رسالتی است؛ چرا که تنها همین طبقه‌ی اجتماعی توانایی پیشبرد انقلاب کمونیستی در مقیاس جهانی را دارد.

زنده باد جنگ طبقه علیه طبقه!

زنده باد مبارزه مستقل کارگری!

آینده متعلق به مبارزه طبقاتی است!

صدای انترناسیونالیستی

۸ اسفند ۱۴۰۴

خطوط اصلی مواضع:

۱. جنگ جهانی اول نشان داد که سرمایه‌داری بعنوان یک نظام اجتماعی وارد دوره انحطاط خود شده است و تنها دو آلترناتیو برای این سیستم وجود دارد: یا انقلاب کمونیستی یا نابودی بشریت.
۲. در عصر ما، طبقه کارگر تنها طبقه انقلابی است. تنها این طبقه اجتماعی است که می‌تواند انقلاب کمونیستی را انجام دهد و به بربریت سرمایه‌داری پایان دهد.
۳. بعد از آنکه سرمایه‌داری وارد دوران انحطاط خود گردید، اتحادیه‌های کارگری در سراسر جهان تبدیل به ارگان‌های نظام سرمایه‌داری شدند. وظیفه اصلی اتحادیه‌ها کنترل طبقه کارگر و منحرف کردن مبارزه طبقاتی کارگران است.
۴. در عصر انحطاط و گندیدگی سرمایه، شرکت در نمایش انتخاباتی و سیرک‌های پارلمانی تنها در جهت تقویت توهمات دمکراسی است. سرمایه‌داری دمکراسی و سرمایه‌داری دیکتاتوری دو روی همان سکه، بربریت سرمایه‌داری هستند.
۵. تمامی جنبش‌های ملی، ضد انقلابی و بر علیه طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی هستند. جنگ آزادیبخش ملی یک نیروی پیاده نظام در اختلافات امپریالیستی است.
۶. علت شکست انقلاب اکتبر، شکست موج انقلاب جهانی، به ویژه شکست انقلاب آلمان می‌باشد که منتهی به انزوای انقلاب اکتبر و در نهایت منجر به انحطاط آن شد.

۷. تمامی احزاب چپ ارتجاعی هستند، استالینیست‌ها، مائوئیست‌ها، تروتسکیست‌ها و آنارشویست‌های رسمی و غیره، دستگاه سیاسی سرمایه را نمایندگی می‌کنند.
۸. کلیه دولتهای به اصطلاح "سوسیالیست" یا "کمونیست" که در شوروی، اروپای شرقی، چین، کوبا و غیره بر سر کار آمدند تجلی شکل ویژه‌ای از بربریت سرمایه‌داری بوده و سرمایه‌داری دولتی هستند.
۹. سازمان انقلابی پیشقراول پرولتاریا را تشکیل می‌دهد و یک فاکتور فعال در تکامل و تعمیم آگاهی طبقاتی است. سازمان‌های انقلابی تنها می‌توانند شکل اقلیت انقلابی به خود بگیرند و وظیفه‌شان نه سازماندهی طبقه کارگر یا کسب قدرت بجای طبقه کارگر، بلکه **رهبری سیاسی** - یک قطب نمای سیاسی است، بطوریکه شفافیت سیاسی سازمان انقلابی و نفوذ آن در طبقه کارگر از عناصر اصلی برای انقلاب کمونیستی هستند.

تعلق سیاسی:

مواضع، نظرات و فعالیت گرایش‌های سیاسی پرولتری، محصولی از تجربیات گذشته طبقه کارگر و درس‌هایی که سازمان‌های سیاسی طبقه کارگر در طول تاریخ این طبقه کسب کرده‌اند. لذا صدای انترناسیونالیستی ریشه‌های خود را در اتحادیه کمونیست‌ها، انترناسیونال اول، جناح چپ انترناسیونال دوم، انترناسیونال سوم، مخصوصاً جناح چپ انترناسیونال سوم و فراکسیون‌هایی که در مقابل انحطاط انترناسیونال سوم وظیفه سترگ دفاع از مواضع پرولتری و کمونیستی را بر عهده گرفتند، فراکسیون‌های هلندی - آلمانی و **بویژه فراکسیون کمونیست چپ ایتالیا** می‌داند و از سنن کمونیست چپ دفاع می‌کند.

صدای انترناسیونالیستی منتشر کرده است!

منشور مطالبات حداقلی یا
منشور مهار مبارزه طبقاتی



صدای انترناسیونالیستی

از بازار تا خیابان: بحران سرمایه‌داری
و ضرورت مبارزه مستقل کارگری



صدای انترناسیونالیستی

انتخاب سرنوشت‌ساز:
نه دموکراسی یا فاشیسم،
بلکه سوسیالیسم یا بربریت



صدای انترناسیونالیستی

موج جدید اعتراضات خیابانی
افق و دورنمای پرولتاری



صحنه‌ای از اعتراضات خیابانی

صدای انترناسیونالیستی

E-mail: contact@internationalistvoice.org

Homepage: www.internationalistvoice.org

تلفون: <https://t.me/intvoice>